

بیانیه هیئت سیاسی - اجرایی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
پیرامون تهاجم مخالفان اصلاحات
به اصلاحات

ادامه در صفحه ۲

اعلامیه هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

خامنه‌ای:

همین است که هست

مردم:

چنین مباد!

اصلاح طلبان حکومتی چه خواهند کرد؟

در صفحه ۲

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

حسین لقمانیان نماینده همدان بازداشت شد

در مقابل تهاجمات قوه قضائیه به مجلس شورا
افکار عمومی خواستار مقاومت نمایندگان است

در صفحه ۲

گفتگو با بهزاد کریمی

و مجید عبدالرحیم پور

در صفحات ۶، ۷، ۱۰

نگرانی سازمان نظارت بر حقوق بشر

از پیگرد و بازداشت نمایندگان مجلس ایران

این اقدامات تلاش آشکاری برای مرعوب کردن

و ساکت کردن مجلس ایران است

سازمان نظارت بر حقوق بشر مستقر در نیویورک، نگرانی عمیق خود را از محکومیت حسین لقمانیان، نماینده مجلس شورای اسلامی و همچنین دو نماینده دیگر مجلس ایران اعلام کرده است. آقای لقمانیان نماینده همدان که به ۱۰ ماه زندان محکوم شده بود، هفته گذشته زندانی شد. او متهم است که در سخنان خود در مجلس، اظهاراتی را در انتقاد از قوه قضائیه بیان کرده است. به گزارش «بی بی سی»، سازمان نظارت بر حقوق بشر در بیانیه خود که روز جمعه منتشر شد، آورده است: بیم آن می رود

ادامه در صفحه ۳

در این شماره

نگاهی به وضعیت زنان

موانع برابری و راه کارها

در صفحه ۵

مقاومت توده‌ای

راه غلبه بر ترمز استبداد از رای مردم

فرخ نگهدار

در صفحه ۸

توضیح

آدرس پست الکترونیک کمیسیون در شماره‌ی پیشین به صورت اشتباه تایپ شده بود. آدرس صحیح چنین است: farhaadi@aol.com از همه‌ی رفقای تشکیلاتی و دست‌آوردان سازمان درخواست می‌کنم نظرات و پیشنهادات خود را روی طرح منتشر شده هرچه زودتر از طریق آدرس فوق یا از طریق آدرس سازمان با کمیسیون در میان بگذارند. با همکاری گسترده رفقا و صاحب‌نظران دست‌آورد سازمان، دست‌یابی به اساسنامه‌ای که سازمان‌بخش کار سازمان‌مان باشد، امکان پذیر است. با درودهای رفیقانه، مسئول کمیسیون اساسنامه، احمد فرهادی

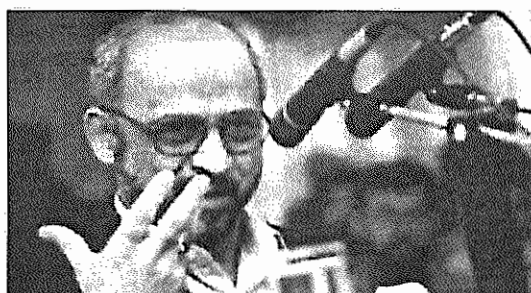
بازسازی و فعال شدن ستاد قتل‌های زنجیره‌ای

* محسن میردامادی رئیس کمیسیون امنیت و سیاست خارجی

خبر بازسازی و فعال شدن ستاد قتل‌های زنجیره‌ای را اعلام کرد.

* هیچ مرجع رسمی مسؤلیت دستگیری سیامک پورزند را به عهده نگرفته است.

* هفته‌نامه جام: سیامک پورزند به دریافت میلیون‌ها دلار از شورای روابط ایران و آمریکا اعتراف نموده است.



از حالت کمای پس از آن ضربه خارج شده است. رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس اظهار داشت: در حال حاضر اتفاقاتی در کشور می‌افتد یا خبرهایی منتشر می‌شود که هیچ مرجع قانونی در قبال آن پاسخگو نیست و این بسیار نگران‌کننده است و اگر با آن برخورد نشود، ادامه در صفحه ۳

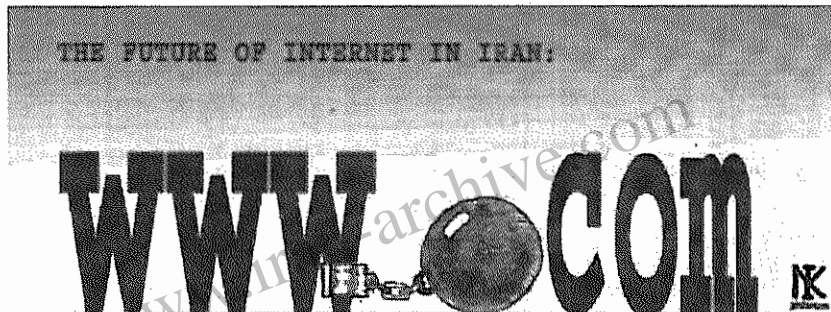
نگرانی جدی وجود داشت و مکرر اظهار شد که اگر با این غده سرطانی به صورت ریشه‌ای برخورد نشود، می‌تواند پس از مدتی خود را مجدداً در جای اول بازسازی نماید و ضربات جدی دیگری بر نظام وارد سازد و متأسفانه الان شواهد وجود دارد و اتفاقاتی در جامعه در حال رخ دادن است نشان می‌دهد که این ستاد به بازسازی خود پرداخته و

ستاد قتل‌های زنجیره‌ای خود را بازسازی کرده است. این موضوع نه شایعه بلکه گزارش رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورا بوده است که به اطلاعات در این عرصه دسترسی دارد. محسن میردامادی می‌گوید: از همان زمانی که قتل‌های زنجیره‌ای بی‌وقوع پیوست و عوامل آن شناخته شدند، این

اعمال محدودیت برای استفاده از اینترنت به دستور خامنه‌ای صورت گرفته است

بگفته وزیر پست و تلگراف و تلفن تصمیم‌گیری شورای انقلاب فرهنگی در زمینه اینترنت به دستور خامنه‌ای صورت گرفته است. به دنبال مصوبه شورای انقلاب فرهنگی در اعمال

محدودیت برای استفاده از اینترنت، کمیسیون‌های «فرهنگی» و «صنایع و معادن» در اعتراض نسبت به این مصوبه نامه‌ای به خاتمی ارسال داشتند. خاتمی در این زمینه دبیرخانه شورا را موظف کرد که در این



افزود: نمایندگان مجلس طرحی با یک فوریت تقدیم مجلس کرده‌اند که مربوط به اصلاح قانون تامین امنیت استفاده از ماهواره است که بندی از آن به ارتباطات رایانه‌ای اختصاص دارد و در آن قالب به این موضوع پرداخته شده است تا بصورت قانون درآید.

بالاتر دغدغه‌هایی در این زمینه داشته‌اند و نظرشان این بوده است که در شورای عالی انقلاب فرهنگی در این زمینه صحبت شود. بگفته نماینده مزبور قانون‌گذاری شورای عالی انقلاب فرهنگی خلاف اصل قانون اساسی است و این شورا حق قانون‌گذاری ندارد. وی

زمینه با مجلس شورا هماهنگی داشته باشند. در این راستا وزیر پست و تلگراف و تلفن در مجلس شورا حضور یافت. یکی از نمایندگان وزیر پست و تلگراف و تلفن اظهار داشت که دولت در پی آن نبوده است که تصمیم‌گیری در زمینه اینترنت در شورای انقلاب فرهنگی صورت گیرد، بلکه مقام‌های

ولایت فقیه در برابر اصلاحات

در هفته‌های گذشته شاهد تشدید رویارویی ولایت فقیه و نهادهای وابسته به آن با اصلاحات بودیم. دستگیری حسین لقمانیان نماینده همدان در مجلس شورای اسلامی که قبلاً به علت انتقاد از قوه قضائیه به زندان محکوم شده بود، محاکمه غیر علنی بازداشت شدگان ملی مذهبی و بالاخره کارزار روزنامه‌های علیه نمایندگان اصلاح طلب مجلس که از سوی این روزنامه متهم به گرفتن رشوه از یک سرمایه‌دار شده‌اند، تنها بخشی از یورش گسترده جبهه ولایت فقیه به اصلاحات و اصلاح طلبان است. در برابر این یورش، اصلاح طلبان حکومتی پس از ماه‌ها انفعال، اخیراً به جنب و جوش افتاده‌اند. شماری از نمایندگان مجلس خواهان تحقیق درباره تابهیت سید محمود هاشمی رئیس قوه قضائیه شده‌اند که در صورتی که ثابت شود شهروند عراق بوده است، انتصاب او به ریاست قوه قضائیه از سوی خامنه‌ای غیرقانونی محسوب خواهد شد.

در ماجرای زندانی شدن نماینده همدان، محمدرضا خاتمی نایب‌رئیس مجلس در غیاب مهدی کروبی که در عربستان بود، نامه‌ای به خامنه‌ای نوشت و خواهان اقدام خامنه‌ای برای توقف تعرض قوه قضائیه به مجلس شد. خامنه‌ای این تقاضا را رد کرد و از آن هنگام تاکنون حداقل در دو موضع گیری علنی، خواهان «نگه داشتن حرمت» یکدیگر از سوی قوای قضائیه و مقننه شده است. خامنه‌ای در عین حال افزوده است اگر تفسیر قانون، از جمله مصونیت قضایی نمایندگان مجلس، مورد اختلاف باشد، مرجع پیش بینی شده در قانون باید تصمیم بگیرد. از آنجا که این مرجع، نهادی جز شورای نگهبان نیست، موضع گیری خامنه‌ای به معنای سپردن اختیار به محافظه کاران است که علاوه بر قوه قضائیه، کنترل شورای نگهبان را نیز در دست دارند.

بدین ترتیب برای خوش‌بین‌ترین اصلاح طلبان حکومتی نیز مسجل شده است که یورش به اصلاحات با رهبری یا حداقل تأیید خامنه‌ای صورت می‌گیرد. هفته گذشته احمد قابل یک روحانی در قم به علت به زبان آوردن این واقعیت از سوی دادگاه ویژه روحانیت بازداشت شد.

هر چند خامنه‌ای به علت هراس از عواقب حمله صریح به اصلاح طلبان حکومتی، به حمله تمام عیار و ضربتی دست‌نزدده، در سخنرانی‌ها و پیام‌های علنی خود، همه جناح‌های حکومتی را به وحدت دعوت می‌کند، اما دیگر کاملاً آشکار شده است که هدف فعالیت‌های کنونی رهبر جمهوری اسلامی، پایان دادن به روندی که از دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز شد و بازگرداندن اوضاع کشور به پیش از دوم خرداد است. بدین منظور، رهبری جمهوری اسلامی برای خنثی کردن مجموعه اصلاح طلبان، سیاست‌های مختلفی را در

نامه روبروت مثنار اضافه می‌کند: ما خواهان آزادی فوری احمد قابل و هفده روزنامه‌نگار در بند هستیم. بنا بر اطلاعاتی که بدست گزارشگران بدون مرز رسیده است، آقای احمد قابل در روز ۱۱ دی ماه چند ساعت پس از مصاحبه با رادیو آزادی و معرفی ادامه در صفحه ۲

نشاندند که آن است که مسئولان رژیم ایران نمی‌خواهند در سال ۲۰۰۲ به دستگیری روزنامه‌نگاران پایان دهند، از سوی دیگر ما بطور جدی نگران سرنوشت روزنامه‌نگاران دستگیر شده‌ای هستیم که دادگاه آنها به زودی قرار است در تهران برگزار شود. در پایان این

گزارشگران بدون مرز با ارسال نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه ایران آیت‌اله شاهرودی به دستگیری آقای احمد قابل روزنامه‌نگار روزنامه‌های خرداد و حیات نو اعتراض نمود. در این نامه، روبروت مثنار دبیر اول گزارشگران بدون مرز تأکید می‌کند که این دستگیری

گزارشگران بدون مرز خواهان آزادی فوری احمد قابل شد

گزارشگران بدون مرز همچنین نگران سرنوشت روزنامه‌نگاران دستگیر شده‌ای هستند

که دادگاه آنها به زودی قرار است در تهران برگزار شود

نشاندند که آن است که مسئولان رژیم ایران نمی‌خواهند در سال ۲۰۰۲ به دستگیری روزنامه‌نگاران پایان دهند، از سوی دیگر ما بطور جدی نگران سرنوشت روزنامه‌نگاران دستگیر شده‌ای هستیم که دادگاه آنها به زودی قرار است در تهران برگزار شود. در پایان این

نشاندند که آن است که مسئولان رژیم ایران نمی‌خواهند در سال ۲۰۰۲ به دستگیری روزنامه‌نگاران پایان دهند، از سوی دیگر ما بطور جدی نگران سرنوشت روزنامه‌نگاران دستگیر شده‌ای هستیم که دادگاه آنها به زودی قرار است در تهران برگزار شود. در پایان این

گزارشگران بدون مرز با ارسال نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه ایران آیت‌اله شاهرودی به دستگیری آقای احمد قابل روزنامه‌نگار روزنامه‌های خرداد و حیات نو اعتراض نمود. در این نامه، روبروت مثنار دبیر اول گزارشگران بدون مرز تأکید می‌کند که این دستگیری

چشم انداز تیره سیاست خارجی جمهوری اسلامی

تهدید اتمی توخالی رفسنجانی علیه اسرائیل که واکنش های بین المللی علیه جمهوری اسلامی را برانگیخت، کنار گذاشتن عملی جمهوری اسلامی از بازسازی افغانستان، مخالفت سازمان تجارت جهانی با عضویت ایران در این سازمان و اظهارات کاندالیزا رایس مشاور امنیتی رئیس جمهور آمریکا در محکومیت حمایت جمهوری اسلامی از تروریسم، از جمله رویدادهای هفته اخیر است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی را با چشم انداز تیره ای مواجه کرده است.

پس از رویداد ۱۱ سپتامبر اصلاح طلبان حکومتی امیدوار بودند از طریق همراهی با ائتلاف بین المللی ضد تروریسم، بر انزوای سیاسی خارجی ایران فائق آیند و با بهره گیری از موفقیت های سیاسی خارجی همراه با گسترش همکاری های سودبخش و رونق آور اقتصادی با غرب، موقعیت سیاسی داخلی خود را تقویت کنند.

زمینه های اجرای این طرح، مساعد بود. دشمنی جمهوری اسلامی با طالبان افغانستان و محکومیت سریع حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر از سوی خاتمی، اصلاح طلبان حکومتی را متقاعد کرده بود که می توانند روی موفقیت طرح خود حساب باز کنند. وقایع بعدی این ظن را تقویت می کند که محافظه کاران جمهوری اسلامی دقیقاً با آگاهی از مقاصد اصلاح طلبان و برای عقیم گذاشتن نقشه های سیاسی خارجی آنان، دست به تلاش گسترده ای برای از میان بردن زمینه های نزدیکی جمهوری اسلامی و غرب زدند. هنگامی که خاتمی در نیویورک بود و می کوشید اعتماد جامعه بین المللی را به جدی بودن رویکردانی دولت جمهوری اسلامی از تروریسم و روی آوردن به همکاری با غرب جلب کند، خامنه ای سخنرانی کرد و گفت هر مسئول جمهوری اسلامی که قصد همکاری با آمریکا را داشته باشد، ماندنش در مسئولیت ((حرام شرعی)) است. شایع شد که خاتمی در بازگشت از نیویورک در اعتراض به این سنگ اندازی خامنه ای در سیاست خارجی دولت او و به بهانه ناراحتی دیسک کمر، چند روز در خانه ماند.

مخالفت شورای نگهبان با چند لایحه سیاسی خارجی مصوب مجلس و نیز ایراد خطبه های نماز جمعه رفسنجانی شامل تهدید اسرائیل به نابودی هسته ای، بعید است که بدون توجه به عواقب منفی آن برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی صورت گرفته باشد. کاملاً قابل تصور است که محافظه کاران با هدف به گل نشاندن کشتی سیاست خارجی اصلاح طلبان به چنین اقداماتی دست زده باشند. طرفداری بلندگوهای تبلیغاتی اقتدارگرایان جمهوری اسلامی مانند روزنامه کیهان از طالبان و اظهارات گلبدین حکمت یار حاکی از اینکه مورد حمایت خامنه ای است و در عین حال با اسامه بن لادن و طالبان کماکان در تماس است، در همین رابطه قابل بررسی است. چالب اینجاست که در گرما گرم جنگ افغانستان، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که جزیی از جبهه اصلاح طلبان محسوب می شود نیز خواهان آن شد که جمهوری اسلامی با طالبان وارد یک اتحاد ضد آمریکایی شود.

همچنین در حالی که حامد کرزی رئیس دولت جدید افغانستان در نخستین سفر خارجی خود پس از شکست طالبان، به مفهوم واقعی کلمه به دستبوس ظاهر شاه شتافت، بسیاری از اصلاح طلبان هم صدا با محافظه کاران در هراسی هیستریک از تکرار سناریوی افغانستان در ایران، به شدت با دخالت دادن ظاهر شاه در آینده سیاسی افغانستان مخالفت کردند. این موضع گیریها و اظهارات ضد آمریکایی امثال اکبر محتملی نماینده دوم خراسانی مجلس در کنار خرابکاری های آگاهانه محافظه کاران، متحرک سیاست خارجی دولت خاتمی را به شکست کشاند، تا جایی که اکنون می توان به جرات گفت اگر سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قیاس با قبل از ۱۱ سپتامبر دچار عقیگرد نشده باشد، به هیچ وجه نتوانسته است از شرایط مساعد پس از آن رویداد استفاده کند.

در این شکست البته تنها عوامل سیاسی داخلی موثر نبوده اند. رژیم طالبان در افغانستان بسیار زودتر از آنکه دولت آمریکا تصور می کرد فرو پاشید. در آغاز جنگ، واشنگتن بر آن بود که در نبرد با طالبان، به همکاری جمهوری اسلامی نیازمند است. اظهارات اشتی جویانه مقامات آمریکایی درباره جمهوری اسلامی در آن هنگام، بدین گونه قابل توضیح است. آمریکا توانست با این مانور سیاسی، جلوی سنگ اندازی جمهوری اسلامی در ((حل مسئله طالبان)) از طریق اعمال نفوذ بر گروههای افغانی به لحاظ تاریخی متمایل به جمهوری اسلامی را بگیرد. به نظر می رسد حال که ایالات متحده لاقول در مورد اوضاع داخلی افغانستان به مهم ترین اهداف جنگی خود دست یافته است، دیگر نیاز چندانی به جلب همکاری فعال یا خاموش جمهوری اسلامی در افغانستان احساس نمی کند.

عامل دیگری که احتمالاً در چرخش اوضاع سیاسی منطقه به ضرر جمهوری اسلامی موثر بوده است، این است که ایالات متحده دیگر آمیدی به جلب همکاری تهران علیه بغداد ندارد. در هفته های نخست جنگ افغانستان، برخی نمایندگان آن جناح دولت آمریکا به رهبری رامسفلد وزیر دفاع که خواهان بسط جنگ به عراق اند، به طرفداری از نوعی همکاری ضدعراق با جمهوری اسلامی سخن می گفتند، در حالی که کالین پاول وزیر خارجه دولت بوش معتقد بود که باید جمهوری اسلامی را با اعمال آن سنجید و نه با اظهارات اشتی جویانه جدید آن. اینک رایس مشاور امنیتی کاخ سفید که از وابستگی به جناح رامسفلد محسوب می شود نیز بیانات صریحی علیه جمهوری اسلامی اظهار داشته است که نشان می دهد حتی طرفداران سرکوب نظامی عراق در دولت آمریکا نیز معتقدند این سیاست را می توان بدون کمک جمهوری اسلامی پیش برد. به عبارت دیگر، موقعیت سیاسی جمهوری اسلامی در منطقه تا حدی تضعیف شده است که آمریکا برآنست می تواند همه سیاست های خود را بدون توجه به منافع تهران و حتی علیه آن پیش برد.

جمهوری اسلامی یک بار دیگر یک موقعیت مساعد برای به کرسی نشاندن منافع منطقه ای ایران را از دست داده است. مسئولیت این لطمه بزرگ به منافع ملی کشور ما در درجه اول متوجه رهبری جمهوری اسلامی است که این منافع را قربانی منافع حقیر خود در کشمکش های سیاسی داخلی کرده است. پس از رهبری جمهوری اسلامی، اصلاح طلبان حکومتی نیز به علت گرفتار ماندن در قید و بندهای ایدئولوژیک در سیاست خارجی در بخشی از مسئولیت این شکست سیاسی سهیمند.

در هفته های اخیر، شاهد تهاجم سنگین، سازمان یافته و هماهنگ محافظه کاران و مخالفان اصلاحات زیر هدايت خامنه ای به اصلاحات و اصلاح طلبان بوده ایم. محافظه کاران از یک سو برای سرکوب دگراندیشان و نیروهای ملی مذهبی باز تیغ تیز کرده اند و از دیگر سو می کوشند اصلاح طلبان درون حکومت را چندان در فشار و تنگنای سیاسی قرار دهند که اینان یا راه تسلیم و تمکین به فقاقت را پیش گیرند و یا راه ترک حکومت را. پرونده سازی و برپایی دادگاههای در بسته و بدون حضور هیات منصفه برای نیروهای ملی مذهبی و نهضت آزادی، پرونده سازی علیه شمار زیادی از نمایندگان مجلس و احضار، محاکمه و زندانی کردن آنان، مولفه های سیاستی هستند که حذف «نیروی سوم» از صحنه سیاسی کشور و توقف جنبش اصلاح طلبانه را دنبال می کند. محافظه کاران، در قامت قوه قضائیه و با پشتیبانی خامنه ای، با نقلاً آشکار حق مصوبت پارلمانی نمایندگان، محاکمه و بدبند کشیدن آنان قصد دارند صدای آن دسته از نمایندگان را که از اختیارات مجلس و بطورکلی نهادهای انتخابی در برابر نهادهای انتصابی دفاع می کنند، خاموش کرده و در تبدیل مجلس به ارگانی بی خاصیت و مطیع کار تمام شورای نگهبان را به سرانجام رسانند. محافظه کاران می خواهند با تعیین حقیقت نمایندگان و مجلس، محدودی از عمل مجلس، ریاست جمهوری و بطورکلی نهادهای انتخابی که برایشان پذیرفتنی است، و در مقابل بسط میدان عمل قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیگر ارگان های انتصابی به اختلاف میان ارگانهای انتخابی و انتصابی در

ساختار حکومت، به حاکمیت دوگانه، به سود ارگانهای انتصابی و ولایت پایان دهند و از این طریق روند اصلاحات را متوقف کنند. آن ها باز می خواهند خواسته های مردم برای آزادی، بهروزی و پیشرفت را، که خواسته های دیرین جامعه اند و در سال های اخیر به زبان مسالمت آمیز اصلاحات بیان شده اند، مهار و سرکوب کنند. نصیب مردم و کشور از این سیاست جز مسکنت بیشتر، عقب ماندگی و انزوا خواهد بود. مردم ما در ۲ خرداد ۷۶ و از آن پس بارها نشان داده اند که اصلاحات را می خواهند و اصلاحات را با آزادی و برخورداری از نعمت های زندگی، آبادانی کشور و صلح معنا کرده اند. آخرین انتخابات ریاست جمهوری در ۱۸ خرداد امسال بار دیگر نشان روشن این مطالبات و رسوایی محافظه کاران مقابل چو با این مطالبات بود. آنها جزای شایسته سالها ستیز مداوم با روند اصلاحات را از مردم گرفتند. اما بجای تایید رای مردم، احترام به آن و تمکین به خواسته های مردم، باز به مقابله پرداخته و اکنون به تهاجمشان شدت بخشیدند. از دیگر سو، اغلب اصلاح طلبان حکومتی، و خاصه آقای خاتمی، که در این سالها از حمایت و اعتماد بیکیان مردم برخوردار بوده اند، بجای تکیه بر این اعتماد و حمایت، به جای آن که در عمل مردم را معیار و مقدم بدانند، منافع نظام حکومتی را مقدم قرار داده و میدان را برای محافظه کاران فرآختر کرده اند. این رفتار اصلاح طلبان که زمانی زیر عنوان «آرامش فعال» بیان می شد، و معرفی کابینه ای که ابتدا برای پیشبرد اصلاحات تناسب نداشت، بلکه نمونه کاملی از سیاست «اعتدال» بود، که در طریق اصلاحات را بدون چالش یا ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن در

پیش گرفته است، محافظه کاران را در تهاجم خود علیه اصلاحات تشجیع کرده است. در شرایطی که محافظه کاران، نسبتاً متحد و هماهنگ، و با استفاده از ابزارهای «قانونی» و غیرقانونی عمل می کنند، با ابزار ولایت فقیه و انواع نهادهای وابسته، قوه قضائیه، شورای نگهبان، به مقابله «قانونی» دست می زنند و از تهدید و توسل به گروهای فشار و ترور که پرونده شان هرگز بسته نشده است، فرو نمی گذارند، و در شرایطی که بخش اعظم اصلاح طلبان حکومتی در برابر محافظه کاران و تهاجم اخیر آنان تساهل می کنند، امکان تحقق تصمیم محافظه کاران، یعنی وادار کردن اصلاح طلبان به تمکین و یا ترک حکومت، و از این طریق مهار اصلاحات، وجود دارد. اما این به معنای تهدید کشور، با یک فاجعه است؛ فاجعه ای که یک بار دیگر امکانات کشور، برای رفع معضلات انبوه شده آن را تا سالها به باد خواهد داد. تمام نیروهای سیاسی مردمی مسئولیت دارند از بروز چنین فاجعه ای جلوگیری کنند. در تقابل با نقشه مخالفان اصلاحات، هستند اصلاح طلبانی در حکومت، که به راهجویی پرداخته اند. اینان با تقد روش «آرامش فعال» اکنون حمایت و اعتماد بیکیان مردم می کنند و یا راه را در خروج از حکومت می جویند. نقد «آرامش فعال» بخودی خود آشکار می کند که این بخش از اصلاح طلبان به سهم خود و دیگر اصلاح طلبان حکومتی در ایجاد تنگنایی که اینک اصلاحات در آن دچار آمده است وقوف یافته اند. این وقوف طبعاً مثبت است و می تواند و باید دستمایه راهیابی و راهگشایی های بعدی برای پیشبرد اصلاحات قرار گیرد. «بازدارندگی فعال»، چراغ قرمزهایی که محافظه کاران

خروج از حکومت، اما، هنوز روشن نکرده اند که واجد جوهر ضرور برای راهگشایی در روند اصلاحات هستند یا خیر. این که اصلاحات در روند توسعه خود و باکسب ارگانهای انتخابی مجلس ریاست جمهوری با سد ساختار سیاسی ولایتی مواجه شده است، این که وجوه قدرت دوگانه شکل گرفته از پس از دو خرداد یکی بر ارگانهای انتخابی و دیگری بر ولایت فقیه و نهادهای انتصابی ولایتی استوارند، نه ارزیابی بلکه واقعیت های مرکزی صحنه سیاسی کنونی اند. رکود اصلاحات نیز اساساً حاصل همین وضع در توازن قوای بین اصلاح طلبان و مخالفان است. مخالفان اصلاحات مصمم شده اند این موازنه را به نفع خود بشکنند و تغییر دهند. آنها این سیاست را به اتکا فرادستی شان در حکومت و با ملاحظه تضعیف امید مردم به اصلاح طلبان حکومتی و حمایت از آنان پیش می برند. پیشرفت اصلاحات نیز در گرو شکستن این موازنه و ایجاد توازنی عالیتر است. عناصر سیاستی ناظر بر ایجاد این توازن عبارتند از: بسیج و سازماندهی نیروی پایهای حامی اصلاحات، یعنی مردم، بعنوان عنصر مرکزی تاثیرگذاری بر توازن کنونی؛ سازماندهی مقاومت و اعتراضات توده ای با تکیه بر اشکال و شعارهایی که بتوانند وسیعترین نیرو را گرد آورند؛ بیم نداشتن از واکنش محافظه کاران در برابر مقاومت توده ای. چنین بیبمی تنها به خلع سلاح اصلاحات در مواجهه با محافظه کاران می انجامد؛ سرپیچی از آنچه که محافظه کاران با تعبیر خودخواسته از قانون، به عنوان اقدام قانونی اعمال می کنند؛ مبارزه شجاعانه برای به صاف کشیدن قوانین موجود و عبور از چراغ قرمزهایی که محافظه کاران

می کوشند در این راه قرار دهند؛ گسترش پایه های اجتماعی اصلاحات از طریق نزدیکی همسویی نیروهای اصلاح طلب درون و بیرون حکومت؛ بکار گرفتن نهایت ظرفیت ارگانهای انتخابی برای تامین مشارکت سازمان یافته مردم در حیات جامعه و آزادی حضور و فعالیت نیروهای دگراندیش؛ دفاع از مطالبات گروهای مختلف اجتماعی؛ این ها عناصر ضرور سیاسی برای بروبرد اصلاحات از وضع رکود؛ خواه تحت عنوان «بازدارندگی فعال»، خواه در حکومت یا خارج از حکومت می باشد. مقابله با تهاجم مخالفان اصلاحات وظیفه ستیزی را نیز بر دوش اصلاح طلبان غیرحکومتی می گذارد. علیرغم مدافعه پیگیر این نیروها از اصلاحات و شرایط اجتماعی مناسب برای بسط ایده های آنان، سرکوب مداوم پراکندگی مانع از ایفای بایسته نقش است که اصلاح طلبان غیرحکومتی در اوضاع شکننده فعلی می توانند و باید بعهده گیرند. وظایف اصلاح طلبان غیرحکومتی همان وظایف اصلاح طلبان حکومتی نیستند؛ اشکال پیشبرد این وظایف نیز همان نیستند. سازماندهی اعتراضات توده ای و ناقرمانی مدنی، اعمال فشار از «پائین» در قالب ابتکارات نهادهای مدنی و جنبش های اجتماعی علیه اقتدارهای انتصابی و برای مطالبات روزمره این جنبش ها، تشدید تلاشها علیه مخالفان اصلاحات و اصلاح طلبان حکومتی، بیش از هر نیرو به عهده اصلاح طلبان غیرحکومتی است. تقرب و همکاری این نیروها با یکدیگر نیاز فوری برای پاسخگویی به این وظایف است.

هیات سیاسی اجرای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دی ماه ۱۳۸۰، ژانویه ۲۰۰۲

بازسازی و فعال شدن ستاد قتل های زنجیره ای

ادامه از صفحه ۱

می تواند عواقب خطرناکی داشته باشد، بعنوان مثال در سفری که اخیراً بنده به دعوت مجلس ایرلند از این کشور داشتم، اطلاع یافتم رسانه های خارجی و جامعه حقوق بشر اعلام کرده اند فردی به نام سیامک پورزند در ایران مفقود یا برود شده است. پس از مراجعت به ایران و پیگیری مسئله مطلع شدم که خانواده وی بیش از یک ماه است که از او بی اطلاع هستند و هیچ مرجع رسمی کشور نیز اعلام نمی کند که وی کجاست و دختر این شخص نیز نامه ای هم به رئیس جمهور نوشته و استدعا طلبیده که اطلاعی از پدرش به وی داده شود و در عین حال مطالبی در برخی روزنامه های خاص منتشر می شود که خبر از اعترافات این شخص می دهد.

بگفته وی موارد دیگری نیز به نمایندگان مجلس گزارش شده است که از جمله اینکه در هفته های اخیر یک نفر را در قم حرکت بوده بدون آرایه هیچ حکمی به زور سوار یک دستگاه خودرو کرده اند و وی را با یک دستمال اغشته به مواد دارویی از حالت عادی خارج کرده و به محل نامعلومی منتقل کرده و یک

هفته نیز بازجویی کرده اند، بدون اینکه مشخص باشد این افراد چه کسانی هستند و رها کرده اند.

بدالله اسلامی؛ فعال شدن ستاد قتل های زنجیره ای را باید کاملاً جدی تلقی کرد

اظهارات محسن میردامادی در رسانه های گروهی بازتاب وسیع یافت. از جمله بدالله اسلامی مدیر مسئول روزنامه مدعی شد که سیامک پورزند توسط مهرانگیز کار به دریافت میلیونها دلار از شورای روابط ایران و آمریکا اعتراف نموده است و ظاهراً بخشی از دلارهای اهدایی آمریکا را میان تعدادی از روزنامه های دوم خرداد قرار داده است.

هفته نامه جام که به مدیریت مسئول محمدرضا باهنر یکی از سرکردگان جناح محافظه کار منتشر می شود، در شماره اخیرش مدعی شد که سیامک پورزند همسر مهرانگیز کار به دریافت میلیونها دلار از شورای روابط ایران و آمریکا اعتراف نموده است و ظاهراً بخشی از دلارهای اهدایی آمریکا را میان تعدادی از روزنامه های دوم خرداد قرار داده است.

مطالب هفته نامه جام در حالی درج می شود که هیچ منبع رسمی قضائی و انتظامی بازداشت پورزند را تایید نکرده است و بگفته محسن میردامادی ریودن وی در ارتباط با بازسازی ستاد قتل های زنجیره ای است. انتشار این مطالب در هفته نامه جام از یکسو نشانه پیوند و ارتباط ستاد قتل های زنجیره ای و سرکردگان جناح محافظه کار و از سوی دیگر نقشه و برنامه تمامیت گرایان برای تعطیلی مطبوعات موجود دوم خرداد

کزارشگران بدون مرز خواهان آزادی فوری احمد قابل شد

ادامه از صفحه ۱

علی خامنه ای بعنوان حامی عاملان تعرض به نمایندگان مجلس و اصلاح طلبان، به دستور دادگاه ویژه روحانیت بازداشت گردید. آقای احمد قابل روزنامه نگار روزنامه های زنده و حیات تو با بسیاری از روزنامه های تهران همکاری می کرد و برای مواضع انتقادی اش نسبت به جناح محافظه کار و به ویژه علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی شهرت داشت. علاوه بر این دستگیری، قسار است ۱۸ دی ماه دادگاه روزنامه نگاران معروف به طیف ملی مذهبی، آقایان رضا علیچانی، عزتاله سبحانی، سعید مدنی، احمد زیدآبادی، تقی رحمانی، علی رضا رجائی، هدی صابر، ربیسی طوسی، در پشت درهای بسته برگزار گردد. گزارشگران ایران مرز یادآور می شود که در این امروز رکوردار بزرگترین زندان روزنامه نگاران در خراسان بوده است.

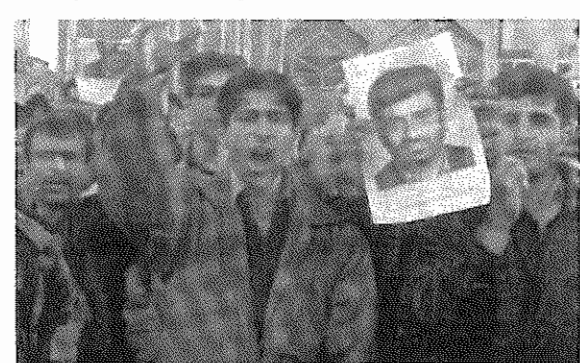
۱۸ روزنامه نگار در پشت میله های زندان بسر می برند. علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران از جمله سی نه منتقد قتل های زنجیره ای در جهان است، که مقام دولتی در جهان مسئولیت دارد. سکوت در قبال فعال شدن باندهای جنایتکار را نمی توان به هیچ وجه توجیه کرد.

است. خاتمی چه خواهد کرد؟ خاتمی بارها اظهار کرده است که غده سرطانی قتل های زنجیره ای را در کشور ریشه کن خواهد کرد و ارگان های امنیتی و انتظامی را از وجود آنها پاک خواهد کرد. اما این اظهارات با توجه به روندی که در ارتباط با قتل های زنجیره ای پیش رفت، در محافل سیاسی مورد تردید قرار گرفت. گرچه قاطعیت خاتمی در مراحل اولیه کشف ستاد قتل های زنجیره ای مورد تحسین و استقبال افکار عمومی کشور قرار گرفت ولی عدم پیگیری پرونده قتل های زنجیره ای در مراحل بعد، مشخص ساخت که گرچه این غده سرطانی ضربه خورده است ولی دیر یا زود خود را بازسازی خواهد کرد و به اقدامات چنایتکارانه ادامه خواهد داد. اکنون که رئیس کمیسیون امنیت مجلس این چنین آشکار از بازسازی ستاد قتل های زنجیره ای صحبت میکند، باید دید خاتمی چگونه با این موضوع برخورد خواهد کرد. او در این زمینه هم سکوت اختیار کرده است. سکوت او برای افکار عمومی قابل پذیرش نیست. او بعنوان رئیس جمهور و رئیس شورای امنیت ملی در قبال بازسازی ستاد قتل های زنجیره ای در جهان مسئولیت دارد. سکوت در قبال فعال شدن باندهای جنایتکار را نمی توان به هیچ وجه توجیه کرد.

خامنه‌ای: همین است که هست
مردم: چنین مباد

اصلاح طلبان حکومتی چه خواهند کرد؟

خامنه‌ای در نامه‌ای که دیروز به مجلس شورای اسلامی فرستاد موضع صریح خود در مناقشات اخیر بین مجلس و قوه قضائیه را، در حمایت از قوه قضائیه، بیان کرد. نامه خامنه‌ای در پاسی به نامه هیات رئیسه مجلس نوشته شده است، که در آن هیات رئیسه مجلس از او خواسته بود که برای بازداشت، محاکمه و حبس تعدادی از نمایندگان مجلس توسط قوه قضائیه، به‌خاطر اظهاراتشان در مجلس، راهجویی کند. پاسخ خامنه‌ای روشن است: قانون وجود دارد و گویاست و اگر ابهامی وجود داشته باشد شورای نگهبان تفسیرکننده قانون است. عبارت دیگر خامنه‌ای به مجلس و به اصلاح طلبان می‌گوید «همین است که هست». موضع صریح خامنه‌ای، در کنار اظهارنظرهای رئیس قوه قضائیه، دادگستری تهران، یزدی و تعدادی دیگر از چهره‌ها و محافل شاخص محافظه کار که همگی بر عدم مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس کوبیده‌اند، جملگی نشانه‌های نقشه هماهنگ محافظه کاران است. نقشه‌ای که توسط خامنه‌ای هدایت می‌شود و هدف آن واداشتن اصلاح طلبان به تمکین و یا ترک حکومت است. از دیگر سو اعتراضاً دیروز مردم همدان به زندانی شدن حسین لقمانیان، نماینده مردم همدان در مجلس و یکی از کسانی که به‌خاطر اظهاراتش در مجلس توسط قوه قضائیه به محاکمه کشیده شده است، سر دادن شعار علیه شورای نگهبان و برای تغییر رئیس قوه قضائیه، واکنش سزاوار و بحق مردمی است که خواهان پیشرفت اصلاحاتند، نمی‌خواهند دستاوردهای آن را بر باد رفته ببینند و از آنها دفاع می‌کنند. اما رفتار مجلس و اصلاح طلبان حکومتی در جریان مناقشات اخیر مسامحه‌گرانه و توهم‌آمیز بوده است. در حالی که قوه قضائیه حتی از اعزام نمایندگان خود به مجلس، که قصد مذاکره و «حل اختلافات» را داشته است، پرهیز می‌کند و توسل به خامنه‌ای، که خود هدایتگر تهاجم به مجلس و اصلاح طلبان است، جز تضعیف موقعیت مجلس اثری ندارد. هنوز خوش‌انگاری در میان اصلاح طلبان برای جستن راه‌حل بواسطه مجمع تشخیص مصلحت نظام وجود دارد. تداوم روش‌هایی که تاکنون پیش رفته‌اند مجلس و اصلاح طلبان حکومتی را بیش از پیش تضعیف کرده و سرانجام به تمکین خواهد کشاند. اینک بعهدده مجلس و اصلاح طلبان حکومتی است که نشان دهند زبان موکلینشان هستند، از حیثیت مجلس و نهادهای انتخابی دفاع کنند، در برابر تهاجم جدید مخالفان اصلاحات قاطعانه بایستند و مقاومت را در توده گیرترین ابعاد و اشکال آن سازمان دهند.



تظاهرات اعتراضی مردم همدان

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

حسین لقمانیان نماینده همدان بازداشت شد
در مقابل تهاجمات قوه قضائیه افکار عمومی آخواستار مقاومت نمایندگان است

حسین لقمانیان نماینده همدان در مجلس شورا دستگیر و روانه زندان شد. قوه قضائیه مدتی پیش وی را به‌خاطر سخنرانی در مجلس محاکمه و به ده ماه زندان محکوم کرده بود. لقمانیان اولین نماینده دوره ششم مجلس شورا است که بازداشت و زندانی می‌شود. قوه قضائیه تاکنون حدود ۶۰ تن از نمایندگان مجلس شورا را به‌داده‌گاه احضار و عدلهای آنان را محاکمه و محکوم کرده است. قوه قضائیه مصونیت نمایندگان مجلس شورا را که در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم قید شده است با خشونت نقلاً می‌کند و نمایندگان اصلاح طلب مجلس را به‌خاطر سخنانی که در مجلس به‌زبان می‌راند، محاکمه و به زندان می‌افکند. این نشان می‌دهد که در این حکومت حتی نمایندگان مجلس از آزادی بیان و اظهار نظر برخوردار نبوده و همواره به‌خاطر انجام وظایف نمایندگی‌شان در معرله محاکمه و بازداشت قرار دارند. در طی چند ماهی که مساله احضار و محاکمه نمایندگان مجلس در جریان بود، هیئت رئیسه مجلس با قوه قضائیه وارد مذاکره شد تا اقدامات این قوه علیه نمایندگان مجلس را مهار کند. احضار سری جدید نمایندگان و بازداشت حسین لقمانیان نشان داد که مذاکره با قوه قضائیه بی‌ثمر است و گردانندگان قوه قضائیه به هیچ توافقی پایبند نبوده و تصمیم دارند که چهره‌های اصلی نمایندگان اصلاح طلب را حذف و مجلس را از کارانی بیاندازند. به‌نظر ما زمان آن رسیده است که نمایندگان مجلس شورا قاطعانه در مقابل سرکوب قوه قضائیه ایستادگی کنند، مقاومت را سازمان دهند و این قوه را وادار به عقب‌نشینی نمایند. در شرایط کنونی تنها آن اقداماتی نظیر توافق مؤثر افتد که بازتاب ملی و بین‌المللی داشته و نظیر حمایت افکار عمومی را جلب کنند و جنبه بسیج‌گرانه داشته باشند. در تاریخی جنبش آزادیخواهان کشور ما بست‌نشینی نمایندگان مجلس در مقابل استبداد سنت دیرینه دارد. خواست افکار عمومی کشورمان آن است که نمایندگان در مقابل تهاجم قوه قضائیه به اقدامات قاطع از جمله به‌بست‌نشینی در مجلس متوسل شوند. زمزمه بست‌نشینی مدتی است که بر زبان برخی نمایندگان جاری است. باید این زمزمه‌ها را به فریاد فرارویان و به اقدام دست یازید.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۴ دی ۱۳۸۰

نگرانی سازمان نظارت بر حقوق بشر
از پیگرد و بازداشت نمایندگان مجلس ایران

ادامه از صفحه ۱

که شش نماینده دیگر مجلس ایران از اکثریت اصلاح طلب با خطر دستگیری توسط قوه قضائیه تحت کنترل محافظه کاران رو به رو باشند. «هانی مگالی» مدیر اجرایی بخش خاورمیانه و شمال آفریقای سازمان نظارت بر حقوق بشر، در این بیانیه گفته است: این اقدامات تلاش آشکاری برای مرعوب کردن ساکت کردن مجلس ایران است. او می‌افزاید که زندانی کردن وکلای مجلس به‌خاطر بیان دیدگاههای موکلان خود، مورد جدیدی از نقلاً حقوق بشر در ایران است. بیانیه سازمان نظارت بر حقوق بشر، به اطلاعیه قوه قضائیه ایران که چند روز پس از دستگیری آقای لقمانیان در ۲۵ دسامبر منتشر شد اشاره می‌کند. در این اطلاعیه گفته شده بود که حسین لقمانیان به این دلیل زندانی شده که روند محاکمات را «ناعادلانه» خوانده و گفته که روزنامه‌نگاری است که به دلیل تموهین به مقدسات محکوم شده‌اند، افرادی «شجاع» هستند. در اطلاعیه قوه قضائیه آمده بود که این نماینده مجلس همچنین به دلیل محکوم کردن رای دادگاهها در مورد بستن مطبوعات زندانی شده است. به نوشته سازمان نظارت بر حقوق بشر، منظور اطلاعیه قوه قضائیه ظاهراً سخنان لقمانیان در مجلس در سال گذشته است که در آن، او از آزادی بیان و تلاش برای تهدید و مرعوب کردن مجلس و بستن مطبوعات اصلاح طلب انتقاد کرد. این بیانیه در ادامه آورده است: لقمانیان همچنین دستگیری عزت‌الله سبحانی، از افراد

ملی‌مذهبی که بدون محاکمه بیش از یک سال در محلی نامعلوم نگهداری می‌شود، را محکوم کرده بود. قوه قضائیه در روز ۲۶ دسامبر، اعلام کرد که دادگاه تجدید نظر ۱۷ ماه حبس فاطمه حقیقت‌جو، نماینده مجلس از تهران را تأیید کرده است. خانم حقیقت‌جو از دادگاه انقلاب اسلامی به خاطر شکنجه و وادار کردن متهمان سیاسی به اعتراف، انتقاد کرده بود. او همچنین دستگیری‌ها و زندانهای بدون احکام قانونی لازم را محکوم کرده بود. این سازمان گفته است که هر چند خانم حقیقت‌جو از اتهام تبلیغ علیه نظام اسلامی تبرئه شد، ولی به دلیل اهانت به قوه قضائیه و نشر اکاذیب، محکوم شده است. سازمان نظارت بر حقوق بشر در ادامه بیانیه خود به محکومیت محمد دادفر، نماینده مجلس از بوشهر، به ۱۷ ماه زندان و جزای نقدی دو میلیون ریال باز هم به اتهام نشر اکاذیب و اهانت به مسوولان مملکت اشاره کرده و می‌گوید که آقای دادفر هنوز زندانی نشده است. در طول دو سالی که از عمر مجلس ششم ایران می‌گذرد، شصت نماینده مجلس به دادگاه فراخوانده و محاکمه شده‌اند. بیانیه سازمان نظارت بر حقوق بشر سپس ماده ۸۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را یادآور می‌شود که بر طبق آن، نمایندگان مجلس در بیان دیدگاهها و آرای خود در حین انجام وظایفشان به عنوان نمایندگان مردم آزادند و نمی‌توان آنها را به دلیل بیان نظرات خود در مجلس و در جریان انجام وظایف نمایندگی تحت تعقیب قانونی قرار داد یا

ولایت فقیه
در برابر اصلاحات

ادامه از صفحه ۱

برابر اجزای این مجموعه پیش می‌برد. در حالی که اصلاح طلبان غیرحکومتی و بخش رادیکال اصلاح طلبان حکومتی توسط قوه قضائیه سرکوب می‌شوند، خامنه‌ای می‌کوشد بخش‌های ناپیگیرتر اصلاح طلبان حکومتی را به تمکین، تسلیم یا سازش وادارد. مردم در جبهه اصلاح طلبان حکومتی از چهره‌هایی مانند خاتمی رئیس‌جمهور و کروی رئیس مجلس مقاومت مؤثری در برابر یورش گسترده مخالفان اصلاحات ندیدند. آنچه تلاش خامنه‌ای برای به تسلیم و تمکین کشاندن بخش متزلزل اصلاح طلبان حکومتی را موفق‌تر می‌کند، این واقعیت است که این گروه از نیروهای مسوسوم به دوم خردادی، نمی‌خواهند راه اصلاحات را تا انتهای منطقی آن، یعنی تفوق نهادهای انتخابی بر نهادهای غیرانتخابی، طی کنند. ایشان در نهایت، میان دموکراسی و پذیرفتن نقش یک نیروی سیاسی که با حقوق برابر با همه نیروهای سیاسی دیگر، با آنان برای کسب قدرت سیاسی مستقل و تفکیک شده از مذهب رقابت می‌کنند، از یک سو، و حفظ ولایت‌فقیه یعنی نفی حاکمیت مردم از سوی دیگر، دومی را انتخاب می‌کنند. حال که همه اقدامات اصلاحی به سد سدید ولایت‌فقیه برخورد است، آن گروه از اصلاح طلبان حکومتی حاضر به وداع با طرح حکومتی ضدحکومتی ولایت‌فقیه نیستند، به برنامه ضد اصلاحات خامنه‌ای ایستادگی نمی‌کنند.

اگر اصلاح طلبان حکومتی می‌خواهند اعتماد مردم را حفظ کنند و آن بخش از مردم را که از آینده جنبش اصلاحی ناامید شده‌اند به صفوف این جنبش باز گردانند، باید نشان دهند که واقعا برای تحقق اهداف جنبش اصلاحی تلاش می‌کنند و حاضرند در این تلاش به نیروی مردم تکیه کنند. تکیه کردن به نسیری سردم از سوی اصلاح طلبان به طرق مختلف امکان‌پذیر است، از ایجاد و تقویت نهادهای مردمی و توده‌ای گرفته تا همکاری با نیروهای اصلاح طلب خارج از حکومت، از برگزاری گردهماها و تظاهرات، مسالمت‌آمیز گرفته تا همه‌پرسی، تنها در این صورت است که مردم متقاعد خواهند شد اصلاح طلبان حکومتی در دفاع از حقوق آنان جدیت دارند. در میان نیروهای آزادیخواه ایران سالها این بحث جریان داشته است که اصولاً پیروان اصلاحات در جمهوری اسلامی چشم‌انداز موفقیت دارد یا نه. بخشی از آزادیخواهان در سالهای اخیر با اشاره به اینکه اصلاح طلبان حکومتی طرح مشخصی برای وادار کردن گام به گام ولایت‌فقیه به عقب‌نشینی تا تحقق برتری قاطع نهادهای انتخابی ندارند، پروژه آنان را محکوم به شکست دانسته‌اند. یورش موفقیت‌آمیز ولایت فقیه به دستاوردهای جنبش دوم اصلاح طلبان حکومتی در برابر آن، قطعاً بر شمار طرفداران نظریه بی‌فرجام بودن اصلاحات در جمهوری اسلامی می‌افزاید. اصلاح طلبان حکومتی اگر واقعاً می‌خواهند این روند را متوقف کنند و بار دیگر بر شمار امیدواران به آینده اصلاحات بیافزایند، باید با عمل خود مردم را قانع کنند که نه تنها می‌توان یورش مخالفان اصلاحات را با شکست مواجه کرد، بلکه فراتر از آن نشان دهند که مصمم‌اند پروژه اصلاحات را تا به آخر، یعنی تا تفوق نهادهای انتخابی دنبال کنند و به جای انفعال و خانه‌نشینی، مبارزه سیاسی علیه دشمنان اصلاحات را در پیش می‌گیرند.

نامه سرگشاده‌ای فدراسیون جوامع بین‌المللی حقوق بشر
و جامعه دفاع از حقوق بشر ایران به محمد خاتمی

نگرانی شدید از محاکمه ناعادلانه ۱۵ روشنفکر ایرانی

فدراسیون جوامع بین‌المللی حقوق بشر خواستار اعزام یک هیات بین‌المللی

متشکل از ناظرین قضایی جهت شرکت در محاکمات فعالین ملی و مذهبی گردید

داند (سحابی، پیمان، رحمانی، طوسی، صابر، مدنی، علیجانی، ملکی، رجانی، بسته‌نگار، پدرام، رفیعی، کاظمیان، عمرانی، محمد اردالی) اعلام داشته‌اند. باتوجه به اینکه متهمان به‌جرم استفاده از آزادی بیان خویش تحت پیگرد قرار گرفته‌اند و بیم آن می‌رود که از حق محاکمه عادلانه محروم شوند و به‌دلیل عدم دسترسی وکلای مدافع به پرونده‌ها، حتی ادعائات مطرحه، و عدم ضمانت در مورد علنی بودن دادگاه، این فدراسیون خواستار اعزام یک هیات بین‌المللی متشکل از

ناظرین قضایی جهت شرکت در این محاکمات گردید تا شرایط اجرای موازین جهانی حقوق بشر را که جمهوری اسلامی ایران نیز از امضاکنندگان آن‌هاست، مورد بررسی قرار دهد. این فدراسیون از ریاست جمهوری ایران خواستار صدور روادید برای این هیات بلندپایه بین‌المللی متشکل از رئیس فدراسیون: آقای صدیقی کابا، دبیرکل فدراسیون: آقای دریس آل یغمی، و آقای ژیل ماریون مسئول کمیسیون فدراسیون و مسئول جامعه فرانسوی حقوق بشرگردیده است.



قطاری در تهران

ایستادگی نمی‌کنند. تکیه کردن به نسیری سردم از سوی اصلاح طلبان به طرق مختلف امکان‌پذیر است، از ایجاد و تقویت نهادهای مردمی و توده‌ای گرفته تا همکاری با نیروهای اصلاح طلب خارج از حکومت، از برگزاری گردهماها و تظاهرات، مسالمت‌آمیز گرفته تا همه‌پرسی، تنها در این صورت است که مردم متقاعد خواهند شد اصلاح طلبان حکومتی در دفاع از حقوق آنان جدیت دارند. در میان نیروهای آزادیخواه ایران سالها این بحث جریان داشته است که اصولاً پیروان اصلاحات در جمهوری اسلامی چشم‌انداز موفقیت دارد یا نه. بخشی از آزادیخواهان در سالهای اخیر با اشاره به اینکه اصلاح طلبان حکومتی طرح مشخصی برای وادار کردن گام به گام ولایت‌فقیه به عقب‌نشینی تا تحقق برتری قاطع نهادهای انتخابی ندارند، پروژه آنان را محکوم به شکست دانسته‌اند. یورش موفقیت‌آمیز ولایت فقیه به دستاوردهای جنبش دوم اصلاح طلبان حکومتی در برابر آن، قطعاً بر شمار طرفداران نظریه بی‌فرجام بودن اصلاحات در جمهوری اسلامی می‌افزاید. اصلاح طلبان حکومتی اگر واقعاً می‌خواهند این روند را متوقف کنند و بار دیگر بر شمار امیدواران به آینده اصلاحات بیافزایند، باید با عمل خود مردم را قانع کنند که نه تنها می‌توان یورش مخالفان اصلاحات را با شکست مواجه کرد، بلکه فراتر از آن نشان دهند که مصمم‌اند پروژه اصلاحات را تا به آخر، یعنی تا تفوق نهادهای انتخابی دنبال کنند و به جای انفعال و خانه‌نشینی، مبارزه سیاسی علیه دشمنان اصلاحات را در پیش می‌گیرند.

خانم منیژه رضائی یار دیرینه سازمان از میان ما رفت

خانم منیژه رضائی (رفیق مرضیه) که سالها در صفوف سازمان مارزمیده بود، از میان ما رفت و همه ما را اندوهناک کرد.

دوستان وی ظهر جمعه ۴ ژانویه در سالن یکی از گورستانهای شهر برلین گرد آمدند تا پیکر رفیق منیژه رضائی را در میان انبوهی از تالم به خاک سپارند. مراسم با شرح زندگانی پرامید رفیق مرضیه آغاز گشت و سپس بستگان و نزدیکان وی با قرائت اشعار و پیام های خود، یاد عزیز خفته را گرامی داشتند. دوستان وی پس از خاک سپاری در مجلس گرامی داشت که در شهر برلین برگزار شد، حضور یافتند. در این مجلس حاضرین از عشق و امید مرضیه به انسان و زندگی سخن گفتند که وی در طول عمرش همواره در تحقق آن تلاش کرده بود.

کارکنان نشریه کار درگذشت رفیق مرضیه را به همسر و دختر و دیگر بستگان وی تسلیت میگویند.

یادوارهایی از «مرضیه» به قلم همسرش «کاظم»

منیژه رضایی در شهریور ماه سال ۱۳۳۹ در قصرشیرین (کرمانشاه) در خانواده‌ای که در آن پدر مسئول تهیه مایحتاج زندگی و مادر مسئول تربیت فرزندان بود، دیده به جهان گشود. به دلیل شغل پدر، به شهرهای مختلف نقل مکان می‌کردند و این موجبات آشنایی با زندگی، فرهنگ و مشکلات اجتماعی اهالی این شهرها را برای وی فراهم آورد.

از ۱۳، ۱۴ سالگی شروع به خواندن آثار صادق هدایت و جلال آل احمد و مجلات آن دوره کرد. در پی یافتن علل نابرابری‌های اجتماعی، تفاوت‌های فرهنگی و جلوه‌های گوناگون آداب و رسوم مردم میهن خویش بود.

با چنین اندوخته‌ای وارد دانشگاه شد. به محافلی راه یافت و با افکار حاکم بر فضای روشنفکری دانشگاه آشنا گردید. در این دوره چکیده‌ی افکار روشنفکری دانشگاهی این بود که عمل از تئوری عقب مانده و هرچه زودتر باید دست به عمل زد. تاخیر در عمل همانقدر ناستوده بود که نشستن و به تئوری پرداختن.

منیژه از همان سالها، همکاری با یک گروه مسلح در کرمانشاه را آغاز کرد. انقلاب سال ۱۳۵۷ بوقوع پیوست. گروه مزبور به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیوست. منیژه تا آغاز جنگ کردستان در قسمت انتشارات و نشریه این ایالت کار می‌کرد. با آغاز جنگ کردستان، به تبریز رفت و در شعبه تبلیغات و زنان مشغول کار بود.

منیژه در سال ۱۳۵۹ ازدواج کرد و در ۱۶ آذر ماه سال ۱۳۶۳ در یک شب مهتابی مجبور به ترک وطن شد.

پشت مرزهای میهن به آنچه از دست داده بود گریست و به آنچه دیدش افسوس خورد. «نشیندن کی بود مانند دیدن» را تجربه کرد.

از دوره‌هایی شکوه می‌کرد که تصویر و تفسیر ناقص از حقیقت موجود ارائه دادند. در خارج از کشور منیژه ضمن تحصیل، جنب هیئت تحریریه کار، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مشغول کار بود.

او در سال ۱۹۸۸ برای معالجه بیماری خود راهی آلمان غربی شد و در ادامه افسوس از حال و شکوه از گذشته، شک به یقین‌اش مسئولی گردید. از سازمان کناره و کار در عرصه هنر و ادبیات را از سر گرفت.

او ضمن کار در عرصه مورد علاقه خود باید با میهمان ناخوانده‌اش هم کنار می‌آمد. میهمانی که او را از پرداختن به آرزوهای خود، بچه و شوهر و سایر وجود زندگی روزمره‌اش، هر روز بیشتر از پیش محدودتر می‌کرد. می‌گفت: «هر لحظه با میهمانم گفتگو دارم. من بعنوان انسان با تمام دستاوردهای علمی و فنی در موضع ضعف قرار دارم و او بعنوان رازی ناشناخته از طبیعت در موضع قدرت است. به ناچار برای هر مرحله رشدش، باید بخشی از وجودم را از دست بدم».

معتقد بود قبل از آنکه عالمی دیگر بسازیم، باید آدمی نو بسازیم. باید از خود شروع کنیم. او از خود بعنوان یک زن شروع کرد. ابتدا به همکاری با «کانون فرهنگی اینوس» که برگزارکننده برنامه «تنها صداست که می‌ماند» به مسئولیت حسین منصور پسرخوانده فروغ فرخزاد، پرداخت. سپس کار تحقیقی «زن در اسطوره‌ها و ادیان» را برگزید. خود را در آئینه اسطوره‌ها و ادیان ملل مختلف جستجو و همه را نت برداری کرد تا اگر هم‌ان ناخوانده‌اش فرصتی داد، آنها را به رشته تحریر بکشد. متأسفانه میهمان ناخوانده هر روز عرصه را برایش تنگ‌تر کرد. ابتدا دو پایش را از او گرفت و او را از تحرک و جنبش واداشت. بعد دست چپ او و بالاخره بعد از چندین دست راست او را از کار انداخت. در ماههای آخر زندگی، چشم‌های او را از نگاه به پیرامونش و از دیدن بالندگی نوردیده‌اش محروم کرد. باوجود اینها می‌پرسیدم: منیژه جان چه خبر؟ جواب می‌داد، خبر، خبر سلامتی!

و هربار می‌پرسیدم: موقع آمدن چی برایت بیاورم؟ می‌خواند: «اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور

و یک دریاچه که از آن به از دحام کوچ خوشبخت بنگرم!

و هر وقت می‌پرسیدم خوشبخت کیست؟ می‌گفت:

«خوشبخت کسی است که توشه‌اش از دستاوردهای علمی و فنی و فرهنگی دو هزار ساله بشر در رشته دلخواش برگردد و به اندازه توان خود ذره‌ای بر آن بیفزاید.»

با این همه حسرت و آرزو، روز جمعه ۳۰ آذر ماه سال ۱۳۸۰ خورشیدی مطابق با ۲۱ دسامبر سال ۲۰۰۱ ساعت ۱۵ و ۱۴ دقیقه چشم از جهان فرو بست و ما را با تلاش‌ها و آرزوهایش تنها گذاشت.

امروز پیکر آرام خفته‌اش را در میان گل‌ها به امانت نهادیم و زمزمه می‌کنیم:

خیال روی تو در هر طریق همزه ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

به‌رغم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهره تو حجت موجه ماست

کاظم ۲/۱/۴/۲۰۰۰

«پیام شورای مرکزی سازمان به مناسبت درگذشت رفیق منیژه رضایی»

خبر درگذشت خانم منیژه رضایی، یار دیرینمان رفیق مرضیه، برای همه ما اندوهناک بود. در غربت جانکاه، یک دوست عزیز دیگر از میان ما رفت و به مهاجرت ابدی پیوست.

ما می‌دانیم که مرضیه، بیش از ۱۵ سال، درد سخت و سنگینی را که چون موربانه او را از درون تهی می‌ساخت، تحمل کرد. ما می‌دانیم که همسر وفادار مرضیه و دختر عزیز سال‌های مدید آن درد را با متانت و فداکاری تحسین‌برانگیز بین خود تقسیم کردند و بستگان، آشنایان و دوستان آنان نیز با مشاهده این وضع رنج می‌بردند. با این همه، هنگامی که شقایق ما پرپر شد، اندوهی بزرگ همگان را فراگرفت و چون باری گران بر دل ما نشست.

با رفتن او، جای خالی‌اش همچنان باقی و یاد و خاطره پرمهرش در دل‌هایمان پابرجاست. رفیق مرضیه که ما او را در نوجوانی‌اش شقایق می‌خواندیم، با عشق به آزادی و عدالت و با امید به سعادت و بهروزی زحمتکش‌ان جامعه به جنبش فدایی پیوست. وی در زمره رفقایی قرار داشت که از استعداد سرشاری برای آموختن برخوردار بودند، دیری نپایید که مرضیه به عنوان رفیقی خوش فکر، مستعد و در عین حال شاخص و سخت‌کوش برای همه ما شناخته شد.

درد بزرگ همه اطرافیان مرضیه در پانزده سال گذشته این نیز بود که آنها رنج و درد جانفروسی انسانی را شاهد بودند که هرگاه غفرت بیماری او را امان می‌داد، می‌توانست ارزش‌های فرهنگی و فکری بیافریند و هم از این طریق به مردم و کشور خود خدمت کند. توانایی مرضیه، اما بیشتر از هر جهت در آنجا جلوه گر گشت که او با قدرت روحی بزرگ خویش، سال‌های مدید ارزش زندگی و زندگی‌اش را در برابر دیو مرگ به نمایش درآورد. زیرا که مرضیه عاشق زندگی و زندگی شاد و بهتر برای همه انسان‌ها بود.

شورای مرکزی سازمان عمیقاً از فقدان مرضیه متأثر است و خود را در غم و اندوه بزرگ کاظم عزیز و گلشن نازنین و دیگر افراد خانواده محترم وی شریک می‌داند.

نام منیژه رضایی، «رفیق شقایق» برای همیشه در یادها خواهد ماند.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) چهارم ژانویه ۲۰۰۲

انتقاد بنی طرف از عدم توجه نویسندگان ایرانی

به مسایل فرهنگی خلق‌های ایران

متن کامل سخنرانی یوسف عزیزی بنی طرف در کانون نویسندگان ایران

مجمع عمومی سالانه کانون نویسندگان ایران روز پنجشنبه ۲۹ آذر در سالن اجتماعات اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران برگزار شد. در این نشست گسترده بیش از ۱۱۰ تن از نویسندگان، شاعران و مترجمان از تهران و سایر شهرستان‌ها حضور داشتند. در میان حاضران چهره‌هایی نظیر محمود دولت‌آبادی، احمد محمود، فریبرز ربیسی‌دانان، ناصر زرافشان، ایرج کابلی، سمین بهبهانی، محمد بهارلو، شمس لنگرودی، پوران فرخ زاد، محمدعلی سپانلو، صدر تقی‌زاده، فرشته ساری، خشایار دیبیمی و جواد مجابی حضور داشتند.

برخی از اهل قلم ملیت‌ها نظیر آذربایجانی‌ها، کردها و عرب‌ها نیز در این اجتماع حضور داشتند. در این زمینه می‌توان به حضور یوسف عزیزی بنی طرف و مسعود میانوی (عرب خوزستانی) رحیم ربیسی‌نیا و اسد بهرنگی و راشدی (آذربایجانی) و چمنی و ابراهیم یونسی و علی‌اشرف و درویشیان (کرد) و سید علی صالحی (لر بستخیزی) اشاره نمود. در این نشست یوسف عزیزی بنی طرف طی سخنان کوتاهی خطاب به نویسندگان ایرانی چنین گفت:

دوستان محترم! ماده ۳ منشور کانون نویسندگان ایران صراحتاً می‌گوید «کانون، رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور را از ارکان اعتدالی فرهنگی و پیوند و تقام مردم ایران می‌داند و با هرگونه تبعیض و حذف در عرصه چاپ و نشر آثار به همه زبان‌های موجود، مخالف است.»

دوستان و هم‌قلمان!

ایران یک کشور چندملیتی و چندقومی است و فارس و ترک و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن در این ديار زندگی می‌کنند. این تنوع قومی به قانون اساسی ذکر شده و در منشور کانون نیز به آن توجه شده است. اما متأسفانه بخش عمده اصل ۱۵ قانون اساسی اجرا نشده و با موانع روبه رو است. در کانون هم ماده ۳ منشور آن اصلاً اجرا نشده است.

دوستان نویسندگان! هیات دبیران محترم کانون! بیش از ۵۰ درصد از شهروندان این کشور، زبان مادری‌شان فارسی نیست، آیا کانون نویسندگان ایران در این دو سیال واندی که از فعالیتش می‌گذرد، گامی ولو کوچک برای «رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور» انجام داده است تا به «اعتدالی فرهنگی و پیوند و تقام مردم ایران» کمک کند. باز صد رحمت به شماره‌های اول مجله نامه نویسندگان ایران که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ چاپ و منتشر شد و اسماعیل خوبی، بخشی از آن را به شعر و ادبیات خلق‌ها و قومیت‌های ایران اختصاص داد. ما شاعران، نویسندگان و روزنامه‌نگاران ایرانی بسیاری داریم که به زبان‌های غیرفارسی می‌نویسند و آثارشان در کشورها و مناطق همسایه ترک‌زبان و کردزبان و عرب‌زبان قابل عرضه است. آیا کانون نویسندگان که پسوند ایران را به دنبال می‌کشد با نام اینها آشناست؟ آیا اصولاً چیزی از ادبیات این قومیت‌های ایرانی می‌داند؟ آیا در این مدت بزرگداشتی برای بزرگان شعر و ادب آنها انجام داده یا فقط به صادق هدایت و ملک‌الشعرا بهار و دیگر نویسندگان فارس‌زبان اکتفا کرده است؟

چرا بزرگداشت ابراهیم یونسی را باید فقط کردها و دقیقاً جامعه کردهای مقیم مرکز برگزار کنند؟ چرا کانون این کار را نکرده؟ تازه یونسی کسی است که به زبان فارسی بیش از زبان کردی خدمت کرده و مجموعه ترجمه‌ها و تالیفاتش شاهد این امر است. لذا برای اجرای ماده ۳ منشور کانون و رفع اشکالات موجود، موارد زیر را پیشنهاد می‌کنم:

۱) اگر کانون نویسندگان ایران به علت مشکلات مالی نمی‌تواند نشریه خاص قومیت‌های ایرانی را منتشر کند، لااقل بخشی از مجله «نامه کانون نویسندگان ایران» را به فرآورده‌های ادبی و فرهنگی خلق‌ها اختصاص دهد.

۲) فراموش نکنیم که در هند و پاکستان، اتحادیه‌های نویسندگان به‌زبان هر یک از خلق‌ها و ملیت‌ها کتاب و نشریه منتشر می‌کنند. اتحادیه نویسندگان مراکش نیز برای یکی دو میلیون «بربری» مراکشی نشریه‌ای به زبان آن‌ها منتشر می‌کند.

۳) کانون نویسندگان ایران، شعبه‌هایی را در مناطق قومیت‌نشین باز کند. مثل انجمن نویسندگان عرب در خوزستان یا انجمن نویسندگان کرد در کردستان و انجمن نویسندگان ترک در آذربایجان و زنجان و تهران که می‌توانند زیرمجموعه کانون نویسندگان ایران باشند.

۴) اگر می‌خواهیم کانون واقعاً کانون نویسندگان ایران باشد نه کانون نویسندگان فارس، باید این کار دیر یا زود انجام شود.

۵) کانون و اعضای آن، آستین‌ها را بالا ببرند و برای نقد گفتمان فرهنگی و ادبی ۷۰ - ۸۰ سال گذشته که آلوده به شوونیسم و ناسیونالیسم افراطی فارس‌گراست همت کنند.

۶) دلایل زیادی این نقد را مبرم می‌سازد که عمده‌ترین آنها بروز فرهنگ‌های قومی و گسترش هویت‌خواهی قومی در ایران است.

۷) بنابر این برای حفظ وحدت ملی و فرهنگی بر مبنای «وحدت پلورال» یا «وحدت در عین تکرار» باید گفتمان شوینیست نویسندگان ایرانی در عرصه رمان، تاریخ‌نگاری و تحقیقات اجتماعی نقد شود.

آموزه‌های فاشیستی و سامی‌ستیزی در آثار نویسندگانی همانند صادق هدایت و عبدالحسین زرین‌کوب، عامل مهمی برای ایجاد نفرت و تفرقه در میان قومیت‌های ایرانی است. این گفتمان باید توسط همه نویسندگان ایرانی و بخصوص توسط نویسندگان فارس‌زبان، نقد و بازبینی شود.

بر ما نویسندگان ایرانی است که در خلوت و جلوت خودمان، وقتی رمان یا مقاله یا تاریخ می‌نویسیم توجه کنیم که در یک جامعه چندقومی زندگی می‌کنیم و هر کلمه ما می‌تواند بازتابی در میان روشنفکران خلق‌های غیرفارس داشته باشد. از دشنام و توهین و تحقیر عرب‌ها، ترک‌ها، کردها و سایر قومیت‌ها پرهیز کنیم.

من نمونه‌های فراوانی از این موارد اعم از مقاله و رمان (بخصوص در مورد عرب‌ها) دارم که می‌توانم آنها را سر فرصت ذکر کنم.

در پایان یک نکته را نیز می‌خواستم یادآور شوم. دوست عزیزم محمود دولت‌آبادی چندی پیش در بزرگداشت ابراهیم یونسی از مردم عرب خوزستان با نام «مردم خوزی» یاد کردند. این اصطلاح را تا کتون چندبار از زبان بهرام

بیضائی هم شنیده‌ام. بی‌پرده بگویم که نام این قوم ایرانی «مردم عرب خوزستان» است. اینان هزاران سال است در جنوب و جنوب غرب ایران زندگی می‌کنند؛ زبانشان عربی است و دارای تاریخ و جغرافیا و خصوصیات فرهنگی و روانی مشترک و خاص خود هستند و با دو عامل ایرانیّت و اسلامیت با سرزمین ایران و سایر خلق‌های ایرانی پیوند دارند. لذا این مردم نه «عرب زبان» هستند و نه «خوزی» بلکه «مردم عرب خوزستان» هستند. این نکته را ناگفته نگذارم که من زبان فارسی را دوست دارم ولی البته زبان مادری‌ام را بیشتر. برای استدلال علاقه‌ام به زبان فارسی بد نیست بدانید که از بیست کتاب منتشر شده‌ام در داخل و خارج فقط سه یا چهار کتاب به‌زبان عربی است. من همواره سعی کرده‌ام همزه وصل میان دو فرهنگ و دو گنجینه عظیم ادبی فارسی و عربی باشم.

فشار بر مطبوعات مناطق ملی طی هفته‌های اخیر فشار بر مطبوعات مناطق ملی شدت گرفته است.

این فشارها و تضیقات از ماده‌ها پیش شروع شده و منجر به تعطیلی تعدادی از نشریات که در آذربایجان انتشار می‌یابند، شده بود.

چند کتاب پیش مقامات محلی به نشریه شمس تبریز کتب دستور دادند، که حق چاپ مطالب به زبان ترکی را ندارند. در نشریه شمس تبریز برخی مطالب به زبان ترکی درج می‌گردید.

به دنبال این فشارها، آقای علی حامدایمان مدیر مسئول هفته‌نامه شمس تبریز توسط قاضی شعبه ۳۸ دادگستری آذربایجان احضار و روانه زندان شد، که با سپردن وثیقه یک میلیون آزاد گردید.

حمید باقرپور مدیر روابط عمومی دادگستری استان آذربایجان شرقی در گفتگو با خبرنگار ایرنا اعلام کرد: علی حامدایمان مدیر مسئول و صاحب‌امتیاز نشریه شمس تبریز، برای ۱۷ مورد اتهام وارده از سوی قاضی شعبه ۳۸ دادگستری استان احضار و تحت بازجویی قرار گرفت.

وی گفت: قاضی شعبه یاد شده پس از سه ساعت بازجویی و تفهیم اتهام معادل ده میلیون ریال قرار ضمانت برای وی صادر کرد، اما متهم در وقت اداری موفق به ارائه وثیقه نشد و به زندان تبریز هدایت شد.

مدیرکل روابط عمومی دادگستری آذربایجان شرقی افزود: وی پس از ساعاتی بازداشت عصر همان روز با سپردن وثیقه توسط نزدیکانش از زندان آزاد شد.

دفتر نشریه نوید آذربایجان از طرف گروه‌های فشار مورد حمله قرار گرفت، که بخش قابل توجهی از دستگاه‌ها و اموال این نشریه را غارت و تخریب گردید.

بسیار به گزارش روابط عمومی نشریه نوید آذربایجان، افراد ناشناس پس از ورود به دفتر با استفاده از دیلم و یا اجسام مشابه وارد اتاق مدیر مسئول نشریه شده، قفل میزهای اتاق را شکسته و به تجسس اشیاء و مدارک داخل اتاق پرداختند.

این گزارش می‌افزاید: متعرضان در راهروهای دفتر نشریه با یک خودکار مشکی اقدام به شعارنویسی نموده‌اند.

تضیقات و فشارها بر مطبوعات در مناطق ملی همچنان ادامه دارد، هر روز به بهانه‌ایی مدیران این نشریات را به دادگاه می‌کشانند و متأسفانه تضیقات و فشارها بر این مطبوعات هیچ انعکاسی در مطبوعات سراسری کشور ندارد، نیروهایی که ادعای دفاع از دموکراسی و آزادی را دارند باید بدانند که دفاع از دموکراسی به معنای خواستن دموکراسی برای جناح خود نیست، بلکه شرط اولیه دموکراسی، دفاع از حقوق تمامی ایرانیان می‌باشد. به ویژه که ملیتهای غیر فارس در ایران مورد ستم مضاعف هستند.

کانون نشریات دانشجویان آذربایجان اعلام موجودیت کرد

نشریات دانشجویان آذربایجانی اگر چه طی دهها جلسات نشست و بحثهای مستماری اساسنامه‌ای را تنظیم نموده است، اما با اعتقاد به پلورالیسم فکری و راههای دموکراتیک، خود را ملزم می‌داند که نظرات نشریات دانشجویی را دریافت نموده و در اساسنامه لحاظ نماید.

کانون نشریات دانشجویان آذربایجان با انتشار بیانیه‌ای اعلام موجودیت کرد. این کانون از ۳۰ نشریه در حال انتشار دانشگاه‌های سراسر کشور تشکیل گردیده است. در بیانیه این کانون آمده است: کانون

گفتگو با بهزاد کریمی و مجید عبدالرحیم پور

نشریه آرش به مناسبت انتشار کتاب «شورشیان آرمانخواه» یا ناکامی چپ در ایران نوشته مازیار بهروز و «خانه دایی یوسف» نوشته اتابک فتح‌اللهزاده با رفقا بهزاد کریمی و قربانعلی عبدالرحیم پور (مجید) در ارتباط با کتاب اول و با رفیق فرخ نگهدار در ارتباط با کتاب دوم گفتگو کرده است. نشریه کار برای روشن شدن برخی مسائل مطروحه در این کتابها، این گفتگوها را به نقل از نشریه آرش درج می‌نماید. در این شماره گفتگو با رفقا بهزاد کریمی و مجید عبدالرحیم پور نقل می‌شود و در شماره بعدی گفتگو با رفیق فرخ نگهدار این گفتگوها توسط آقای پرویز قلیچ‌خانی انجام گرفته است.

سؤال:

از این که دعوت ما را برای گفتگو و درباری کتاب «شورشیان آرمانخواه» یا «ناکامی چپ در ایران» پذیرفتید، سپاسگزارم. این کتاب نوشته مازیار بهروز است که توسط مهدی پرتوی - عضو کمیته مرکزی و مسئول سازمان مخفی افسران نظامی حزب توده ایران - ترجمه و توسط انتشارات ققنوس تهران منتشر شده است. سازمان فدایی است، ما بر آن شدیم تا نظرات شما - که از رهبران سازمان فدائیان (اکثریت) هستیم - را در مورد این کتاب جویا شویم.

اولین سئوال این است که نگاه عمومی شما به این کتاب چیست؟ هم در زمینه اطلاعاتی که کتاب عرضه می‌کند و هم در مورد تحلیل‌هایی که می‌دهد! آیا از این اطلاعات و تحلیل‌هایی که کتاب ارائه داده، می‌توان ناکامی چپ را نتیجه گرفت؟

عبدالرحیم پور

با تشکر از شما من وقتی این کتاب را مطالعه کردم، به این نتیجه رسیدم که آقای مازیار بهروز، برای تهیه این کتاب زحمت زیادی کشیده، به اسناد زیادی هم مراجعه کرده و در یک کلام، کار نسبتاً وسیعی انجام داده است. خودش نوشته است که جنبش چپ را از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۶۲ مورد بررسی قرار داده است و این کار زحمت زیادی می‌طلبد. با این که به گفته خود در جستجوی عللی بوده تا فروپاشی چپ را از آن نتیجه بگیرد! متأسفانه در این کار هم نگاه نشده است.

اما در یک نگاه عمومی می‌توانم بگویم که نویسنده به رغم پژوهش‌هایش، از جایگاه فکری معینی که از آن جایگاه بتوان جنبش چپ ایران را به لحاظ ذهنی و عینی مورد بررسی قرار داد، برخوردار نیست. به عنوان مثال در چند جای کتاب از «سقوط»، «شکست قطعی»، و «فرورودن» مارکسیسم سخن گفته است اما از اذعان به ضرورت بررسی و نقد مارکسیسم به عنوان بخشی از دلایل، ایا دارد. نویسنده علل شکست مارکسیسم را یک بار در ناتوانی خود مارکسیست‌ها و بار دیگر در ناتوانی مارکسیست‌ها می‌داند. وی یک بار می‌نویسد: «... شکست مارکسیسم در ایران نه بواسطه بی‌برخانی ایدئولوژیکی که کمونیسم بین‌المللی را در کام خود فروبرد، بلکه ناشی از ناتوانی آن در درک و پذیرش بیهوشی‌شناسی دورنی انقلاب ۱۳۵۷ در ایران بود». بار دیگر می‌نویسد «شکست مارکسیسم در ایران بواسطه فروپاشی سرچشمه ایدئولوژیکی آن نبود. علل شکست را باید در ناتوانی مارکسیست‌ها در درک و سازگاری با پیش‌های دورنی جامعه ایران جستجو کرد». در عین حال در توضیح علل ناکامی چپ می‌نویسد «عامل آندیسه مارکسیستی» در ناکامی چپ در رسیدن به قدرت، امری ثانوی است. موضوع دیگری که مایلم اشاره کنم این است که پژوهشگر ما کوشش می‌کند جنبش ایران را صرفاً با برجسته‌کردن نکات منفی آن، تفسیر و تویل کرده و آن را فروروده نشان دهد غافل از این که جنبش چپ ایران، جنبشی زنده، سیال و پیچیده‌ای است که تا حد تفسیرها و تویل‌های مطلقاً مثبت و یا مطلقاً منفی قابل تقلیل نیست. پژوهشگر ما کوشش نمی‌کند که در برخی از احکام قاطع خود، جای تردیدی بگذارد. گاهی به فاکت‌هایی متوسل می‌شود که آشکارا غیرواقعی است. او در کار پژوهش خود، خود را بی‌نیاز از مراجعه به کسانی می‌داند که موضوع پژوهش وی هستند. تردیدی به خود راه نمی‌دهد که مبدا خطایی در احکام خود داشته باشد.

ایشان در ابتدای کتاب می‌نویسد: «این کتاب کوششی است در راستای ترسیم بخشی از تاریخ قرنی که گذشت. تاریخ و عمل‌کرد جنبش چپ در ایران بخش مهمی از تاریخ و قرن بیستم کشور ما بود. بدون شک شناخت عینی و علمی از این بخش از گذشته ایران در شناخت ما از تاریخ ایران در قرنی که گذشت، تأثیر مهمی خواهد داشت». من وقتی که این مطلب را در آغاز کتاب خواندم، منتظر این بودم که کتاب واقعاً به شیوه علمی و عینی، نکات مثبت و منفی جنبش چپ ایران را نشان بدهد! ولی هر

چه بیشتر خواندم متأسفانه به این نتیجه رسیدم که این کتاب کوششی است یک سو به و مطلق‌گرایانه در باره تاریخ سه نسل از ایرانیان.

ایشان کوشش می‌کند علل ناکامی چپ ایران را با توجه به ویژگی‌های جامعه و چپ ایران، مورد پژوهش قرار دهند و برای این کار مجموعه‌ای از عوامل عمومی و خاص و ساختاری را بیان می‌کند. آقای مازیار بهروز، «دچار شدن به الگوی ضد امپریالیستی» و «اعتقاد به وابسته بودن رژیم شاه به امپریالیسم» و این که آیا وابستگی از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری ایران است»، «روایت خاص ایرانی از تئوری توطئه»، «نیو مدارا و تحمل»، «رقابت‌های جناحی» را از عوامل عمومی ناکامی و فرورودن جنبش چپ ایران می‌شمارد اگر این عوامل به دقت مورد بررسی قرار گیرد مترجم می‌شود که همین روحانیت و نیروی مذهبی که «کامیاب» شدند، بیش از همه نیروهای سیاسی کشور به «تئوری توطئه» و «نیو تحمل و مدارا» و رقابت‌های جناحی آغشته بودند. اگر نیروی چپ و دیگر نیروهای مدرن جامعه به افکار و روش‌های نامبرده آلوده بودند ساختار فکری نیروهای «کامیاب» اساساً بر تئوری توطئه و عدم مدارا و تحمل... استوار بوده است. آن‌ها هنوز هم بر این منوال کشور را می‌چرخاند. آیا این مجموعه که جزو عوامل ناکامی جنبش چپ ایران شناخته شده است، جزو عوامل کامیابی روحانیت و نیروهای مذهبی بوده است؟ پژوهشگر ما! «مانع زبانی» را از عوامل عمومی ناکامی چپ ایران می‌شناسد. البته این مشکل به قول خود نویسنده شامل تمام اقشار تحصیل‌کرده جامعه می‌شود. این واقعیت دارد که زبان جامعه ما، عمدتاً دینی - سنتی بود. فکر و فرهنگ جدید هنوز نتوانسته بود به وجه غالب بدل شود. نگرش اصلی جامعه ایران به انسان و مسایل زندگی و جامعه، نگرش فلسفی، عقلی و علمی و انتقادی نبود بلکه، دینی، غیر عقلانی و غیر علمی بود. این نگرش در برابر هرگونه تغییر و تحول جدید و مدرن مقاومت می‌کرد و نیروهای مدرن نظیر نیروهای ملی و چپ، نمی‌توانستند به خاطر «کامیابی»، افکار و روش‌ها و سیاست‌های خود را تا حد کف و زبان دینی - سنتی فروبگذارند. زبان هر کس و هر جریانی، نشان می‌دهد که چه دنیا و جامعه‌ای را می‌خواهد. ما خواهان جامعه سنتی و حکومت دینی نبودیم و به خاطر همین نمی‌توانستیم زبان روحانیون را برگزینیم و روشنفکران ایرانی به درستی زبان عامیانه و سطحی مانور را به سفره می‌گرفتند. این نشانه سطح رشد روشنفکران جامعه ما است.

نویسنده کتاب همین‌طور موضوع رابطه‌ی چپ ایران با اتحاد جماهیر شوروی یا چین را از عوامل خاص ناکامی مطرح می‌کند! این مورد هم چندان خاص نیست. همه‌ی چپ‌های جهان، از مقطع سال ۱۹۱۷ تا همین اواخر در یک پیوند ایدئولوژیکی با هم قرار داشته‌اند. احزاب کمونیست هم متأثر از یک دیگر و به خصوص متأثر از اتحاد جماهیر شوروی بودند. در این مورد هم وقتی به برخورد نویسنده‌ی کتاب نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که در کلیات مانده و به هدفش نزدیک نشده است. آقای مازیار خودش می‌نویسد: «هدف پژوهش یافتن عللی است که جنبش چپ ایران را ناکام گذاشت در حالی که جنبش‌های دیگر با تعلقات ایدئولوژیکی مشابه در کشورهای دیگر به پیروزی رسیدند».

● س: آیا منظورتان این است که نویسنده عوامل عمومی را به جای عوامل خاص چپ ایران مطرح کرده است؟ اگر کتاب موافق نشده است اهداف نویسنده را برساند! پس چرا نویسنده این روش را انتخاب کرده است؟ آیا برای این انتخاب دلیل خاصی داشته است؟

عبدالرحیم پور

همان‌طور که در اول صحبت گفتیم نویسنده‌ی کتاب هنوز نمی‌داند در جامعه ایران چه اتفاقی افتاده و چه اتفاقی دارد می‌افتد. ایشان نتوانسته است تحلیل مشخص و یک پژوهش و تحلیل واقعاً دیالکتیکی بر روندهای عینی و تحولات فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی

جامعه‌ی ایران در یک فرآیند تاریخی ارائه دهد. از آنجایی که نویسنده نمی‌داند کجا ایستاده است، دچار کلی‌گویی‌ها و آشفته‌گویی‌های فراوان شده است. در آنجایی هم که به نقاط مثبت نیروهای چپ اشاره می‌کند، به تناقض‌گویی می‌افتد. مثلاً در رابطه سازمان فداییان خلق، از یک طرف از بیژن جزنی و مسعود احمدزاده، به عنوان افرادی برجسته و خلاق و ضد استالیانیست و مومکرات بی‌نهایت تعریف می‌کند، از طرف دیگر جنبش فدایی را به عنوان یک نیروی استالیانیست و غیردموکرات از ریشه می‌زند. وارد این مقوله نمی‌شود که مارکسیسم در این روند چه اشکالاتی داشته است و از طرف دیگر می‌گوید: مارکسیسم سقوط کرد و فرورود. این تناقض‌ها نشان‌دهنده‌ی بحران فکری حاکم بر کتاب است. این بحران فکری به نویسنده اجازه نمی‌دهد برخوردی واقعاً پژوهشگرانه داشته باشد. به بیانی می‌شود گفت که این کتاب، شورشی است بر علیه چپ ایران. نویسنده اهمیت کارش را تا حد برخورد شورشگرانه علیه جریانی که صد سال قدمت دارد و در عرصه‌ی پیشرفت جامعه ایران نقش بسیار مهمی ایفا کرده، تنزل داده است. نویسنده نمی‌بیند که در نبرد سنگینی که در صد سال گذشته مابین سنت و مدرنیته در جامعه ایران جریان داشته، فاکت‌های مشخص و معینی از نقش مثبت چپ ایران وجود دارد. نویسنده به این فاکت‌ها اشاره‌ای نمی‌کند؛ اما در مورد جنبه‌های منفی جنبش چپ، فاکت‌های بسیار زیادی رو می‌کند. همانجایی هم که می‌خواهد آن نقش مثبت چپ، در نبرد بین سنت و مدرنیته صحبت کند، فقط به یک جمله کلی بسنده می‌کند: «با این که مارکسیست‌های ایرانی سرانجام از نظر سیاسی شکست خوردند اما موفق شدند بسیاری از نظرات جدیدی را به صحنه اجتماعی و حتی نهضت اسلامی وارد کنند».

با مثلاً وقتی از سازمان فدائیان و تأثیر جنبش چریکی ایران صحبت کند، می‌گوید: «البته جنبش چریکی تأثیرات مثبتی هم داشت!»، حال بینیم تأثیرات مثبت از نظر ایشان چیست؟! «جلب روشنفکران تندرست! یعنی حتی آنجایی هم که می‌خواهد از تأثیر مثبت جنبش چپ ایران سخن بگوید، از واژه‌هایی با بار منفی استفاده می‌کند. یعنی واژه‌هایی که باز هم بر علیه جنبش چپ است.

● س: آقای کریمی، نظر شما درباره‌ی کتاب آقای مازیار بهروز چیست؟ آیا این کتاب به عنوان یک کار پژوهشی و تحقیقی و یا به عنوان یک کار گزارشی در مورد یک دوره از تاریخ جنبش چپ ما! به هدف خود رسیده است؟

بهزاد کریمی

اجازه می‌خواهم ابتدا حساسیت شما نسبت به مواجهه‌ی تاریخی با جنبش چپ، و از جمله همین کتاب مورد بحث‌مان را ارجح زبیر بر متن چنین حساسیت‌هایی است که احساس مسئولیت برای بازکردن و بازشدن زبان بازپژگان هنوز زنده‌ی روزگار گذشته پدید می‌آید و شما، چنین مسئولیتی را به نمایش گذاشته‌اید. ما به چنین احساس مسئولیت‌هایی نیاز داریم. دوم این که جا دارد از آقای مازیار بهروز که جرات کرده است تا به گفته خودش حفره‌هایی را که تاکنون از دید محققان و مورخان خالی مانده، پر کند، پر کند، تشکر کرد. من چنین جسارت‌هایی را دوست دارم. این اقدام آقای بهروز، در نقش خود ارزشمند و برای بسیاری می‌تواند انگیزاننده باشد. در تالیف این کتاب به علاوه وقت و زحمت بسیاری صرف شده و منابع ارجاعات نویسنده ذکر شده است و لذا حاصل کار، می‌تواند به پژوهشگران آتی در بررسی تاریخ چپ ایران یاری رساند.

و اما در پاسخ مشخص به پرسش شما؛ ببینید! نویسنده در مقدمه طرح می‌کند که این کتاب دو وجه دارد: یک وجه آن گزارشی است، و وجه دیگرش هم، تحلیلی است. آن چه که بر چپ ایران گذشته و هم‌چنین دلایل ناکامی و شکست جنبش چپ این دو وجه را بررسی کنیم، نویسنده به گفته خودش هنگام انقلاب نوزده ساله بوده است. استنباط هم می‌شود که خیلی زود از مرکز و میدان پراتیک سیاسی -

اجتماعی بعد از انقلاب دور شده و بر بستر ادامه‌ی تحصیل در آمریکا، به برخورد آکادمیک با آن مسایل نشست است. ایشان در طی سال‌هایی که دانش اجتماعی و احتمالاً متد تاریخ‌نگاری را آموخته و آن هم در محیط‌های آکادمیک، به عنوان یک محقق باید بدانند که مسئولیت سنگینی در امر گزارش‌دهی برعهده دارد. گزارشی باید که هر چه کامل‌تر و دقیق‌تر باشد و محقق اجتماعی، دست‌کم در مرحله‌ی گزارش‌دهی باید حتی‌المقدور «بی‌طرف» باشد. در مرحله‌ی تحلیلی داده‌ها، این حق مورخ و محقق است که به تفسیر و تحلیل بشنید و رویدادها را از زاویه دید خود بررسی کرده و روی آن‌ها قضاوت کند. اما در مرحله‌ی گزارش‌دهی از وقایع، یکطرفه‌ی داعیه‌ی تحقیقی دارد مجاز نیست در بخش گزارش‌دهی به سانسو، قیچی کردن و بایکوت متوسل شود. متأسفانه وجه گزارشی این کتاب با واقعیت، فاصله‌ی زیادی دارد و از نقض داده‌ها رنج می‌برد.

ایشان هر چه به گذشته‌ی دورتر مراجعه می‌کند، ارجاعاتش به کتب و متون البته بیشتر است - و این پذیرفتنی است زیرا که از دوره‌های تاریخی گذشته «خاطرات» بیشتری در دست است - اما هر چه نزدیک‌تر می‌آید، گزارش‌ها و تحلیل‌هایش بیشتر جنبه‌ی شغف‌ی و دست بالا نقل قول‌ها از دیگران را به خود می‌گیرد و همین جاست که یک سؤال جدی مطرح می‌شود: اگر ایشان به مثابه یک تاریخ‌نگار با جنبش چپ برخورد کرده، به کدام دلیل (شاید علایق سیاسی ویژه‌اش؟) خود را در دایره‌ی محدود قرار داده است؟ مسلماً این علایق سیاسی ویژه است که ارجاعات آقای مازیار بهروز را به دایره‌ی خاصی محدود کرده است، دایره‌ای که سکتیسم را عمدتاً همفکران و حداکثر تعدادی از فعالان دیروز چپ تشکیل می‌دهد. ایشان که خواسته‌اند به سازمان فداییان بعد از انقلاب بپردازند، درست در مرحله‌ی جمع‌آوری داده‌ها به جناح‌ها و شاخه‌هایی که از اکثریت سازمان فاصله گرفتند، مراجعه می‌کند، با آن‌ها صحبت کرده و سئوال‌اتش را با آنان در میان می‌گذارد اما حتی یک مورد از مراجعه به مسئولان سازمان فداییان اکثریت را سازمان نمی‌دهد. حال آن که امکانات کافی و سهل برای این کار داشته است. آنچه در این پژوهش مطلقاً غایب است، عدم مراجعه به فداییان اکثریت است و همین‌طور به آن بخش از رفقای ما، که در ۱۶ آذر سال ۶۰ از هم دیگر فاصله گرفتیم، عدم مراجعه به مسئولان حزب توده و سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) اتخاذ این شیوه، جای پرسشی جدی باقی می‌گذارد و طبعاً هم از ارزش کتاب می‌کاهد. فکر می‌کنم که بخشی از تناقضات کتاب در مرحله‌ی تحلیل و تفسیر داده‌ها، متأثر از اشکالات در وجه گزارشی آن و ناشی از بی‌اطلاعی نویسنده است.

اما وجه دیگر کتاب، وجه تحلیلی آن است. ایشان به عبارت دیگر تاریخ را تفسیر می‌کند، وقتی یک مفسر به تفسیر تاریخ می‌نشیند شرط مقدم و نخست این کار آن است که پایگاه فکری‌اش و زاویه‌ی نگاهش به پدیده‌ها روشن، ثابت، منسجم و واحد باشد؛ اما متأسفانه در مورد پژوهشگر ما - آقای مازیار بهروز که در پی یافتن عللی است که جنبش چپ در ایران را ناکام گذاشت (ص ۲ کتاب) چنین نیست! نویسنده کتاب، از چپ دیروز فاصله گرفته - اگر چه هنوز هم حامل برخی شیفتگی‌ها نسبت به گذشته و آن هم از نوع محدودنگرانه‌ی آن است - اما جای امروزین خود را هنوز نیافته است. به همین دلیل هم، آن چه که از اول کتاب تا آخر آن برجسته است نقد عملکرد چپ است و نه زاویه این نقد، تصمیم این است که چپ دیروز محکوم شود و گویا این دیگر مهم نیست که این «نقد» از چه منظری صورت گیرد. از منظر لنینیسم یا سوسیال دموکراسی و یا راست اجتماعی؟ همه‌ی سیاست‌های دیروز چپ، ناکام معرفی می‌شود اما، با دیدی سیاسی التقاطی ناقد، ایشان آنچه‌که به تئوری‌های عام برمی‌گردد، بارها به استالیانیسم حمله می‌کند ولی استالیانیسم را فقط در وجود استالین می‌بیند، حاضر نیست یک قدم به جلو بردارد و ببیند که این استالیانیسم، جدای از کاراکتر استالین و

جدای از شرایط عینی اتحاد شوروی و جهانی دهه‌ی بیست و سی و چهل - که شرایط ویژه‌ای را ایجاد می‌کرد - ریشه در گذشته دارد ایشان در این رابطه به کلی ساکت است و به لنین هم نمی‌پردازد؛ اگر چه در پیش‌گفتار کتاب (ص ۲۰ کتاب)، آینده را با سوسیال دموکراسی توضیح می‌دهد. اما وقتی هم که می‌خواهد سوسیال دموکراسی را توضیح دهد؛ در بخش نتیجه‌گیری (ص ۲۷۲) می‌گوید: در جنبشی که روی به انکشاف دارد، از سوسیال دموکراسی سه برداشت وجود دارد. او این سه برداشت را هم با سه شخصیت توضیح می‌دهد، بی‌آن که برداشت خود را معلوم کند. این شیوه نشان می‌دهد که ایشان، حتی در عرصه‌ی تئوری هم با خودش تعیین تکلیف نکرده است و کسی که در این حد با خودش تعیین تکلیف نکرده، اگر بخواهد به تفسیر تاریخ بنشیند، در بهترین حالت دچار عجله و شتاب خواهد شد و حاصل کار الزاماً شتاب‌زده و سطحی خواهد بود.

● س - از صحبت‌های شما و آقای رحیم پور برمی‌آید که آقای مازیار بهروز، خودش دچار تناقض است؛ در زمینه‌های مختلف هم نتوانسته است مسائل را درست تحلیل کند. دست کم اگر به عنوان تاریخ‌نویس تاریخ را فقط می‌نوشت ولی دست به تفسیر آن نمی‌زد! تناقض کارش کمتر نشان داده می‌شد. آیا می‌شود این نتیجه را گرفت که این کتاب، یک کتاب تحقیقی و پژوهشی با متد علمی نیست و برای اهداف خاصی چاپ شده است؟ یا این که می‌دانیم کتاب در ایران با استقبال روبرو شده است.

بهزاد کریمی

نه، نه من تا این جا نمی‌روم، ولی یک نکته در سؤال شما هست که با آن موافقم. آن هم، این است که جامعه زنده است و با هر پدیده وارد کنش و واکنش می‌شود. نیروهای مختلف‌المنافع در عرصه‌های اجتماعی - سیاسی جامعه حضور دارند و هیچ‌کس هم بیکار نیست! چپ مخالفین و دشمنان خود را در گذشته داشته و حال هم دارد. چپ هنوز هم زنده است. بخش وسیعی از آن از نظر ذهنی رو به تحولات اساسی گذشته و در همان حال، پایایی عینی بسیار نیرومندی هم در جامعه ایران دارد. چپ، تنها شیخ دیروز نبود؛ بلکه برای آینده هم مطرح است. در این مجموعه است که چنین کتابی به وسط میدان پرت می‌شود؛ و واقعیت این است که نیروهایی هستند که قطعاً بخواهند این کتاب سریعاً ترجمه شود، و می‌خواهند که کتاب سریعاً چاپ شده، به چاپ دوم و سوم هم برسد. از سوی دیگر، جامعه‌ی ملتیب ما، تشنه آگاهی از دیروز خویش است و می‌خواهد که اطلاعات داشته باشد. نتیجه این که از این کتاب، بهره‌برداری شده و می‌شود.

● س: خبر موثقی که از حدود یک سال پیش، بنا بر دستور خامنه‌ای به وزارت اطلاعات مبنی بر پیگرد نیروهای چپ در داخل و خارج ایران، برخورد با چپ در داخل و خارج کشور تاسیس کرده است. در چنین وضعی (!) کتابی با این گونه تناقضات و اشتباهات، آیا نمی‌تواند تأثیر منفی خودش را روی مسایل جوان جستجوگر، و تشنه دانستن تاریخ سده‌دهی اخیر ما، بگذارد؟!

بهزاد کریمی

بله، این کتاب می‌تواند تأثیرات منفی داشته باشد و دارد. من با این استدلال شما هم کاملاً موافقم: در غیاب نبود اطلاعات هم‌چنین نیاز نسل جوان به اطلاع از تاریخ جنبش چپ و علاقه‌ی این نسل به گرایش‌های چپ، عدالت‌خواهانه و دموکراتیک تصادفی نیست که آقای پرتوی با آن شناسنامه‌ای که از او داریم، هویت سیاسی - فکری امروز خود را در این کتاب می‌یابد و سریعاً به ترجمه‌ی آن اقدام می‌کند و به بازار رواندانش می‌سازد تا آن جا که به جلوی صحنه مربوط است، مسلماً آقای پرتوی مشوق آقای مازیار بهروز است ولی این که در پشت صحنه چه می‌گذرد، من خبر ندارم. فقط این را می‌دانم که هیچ‌کس بیکار نیست و به ویژه، راست‌های اجتماعی سیاسی.

ادامه در صفحه ۷

مباحث کنگره پیرامون خط مشی سیاسی

نشریه کار با استقبال مباحث کنگره هفتم سازمان می‌شتابد. در شماره قبلی نشریه کار «طرح پیش نویس اساسنامه» که توسط کمیسیون اساسنامه تهیه شده است، درج گردید. در شماره‌های آتی اسناد سیاسی که جهت ارائه به کنگره تدوین شده‌اند، انتشار خواهند یافت. نشریه کار تلاش خواهد کرد که در پیشبرد مباحث کنگره هفتم سازمان برخورد فعال داشته باشد. در این شماره مقاله رفیق کههدار که در عرصه مسائل خط‌مشی سیاسی تجزیه یافته است، درج می‌شود.

مقاومت توده‌ای

راه غلبه بر تمرد استبداد از رای مردم

فرخ نگهدار

این روزها عموم تحلیل‌گران و صاحب‌نظران ناظر بر مسایل ایران دارند دیگر به این نتیجه قطعی می‌رسند که چنانچه اوضاع به همین شکلی که در ماههای اخیر شاهد آن بودیم باقی بماند و تحوّل رخ ندهد، استبدادبان نخواهند گذاشت در ۲ تا ۳ سالگی که از دوره‌ی دولت و به ویژه مجلس باقی مانده، به هیچ یک از مواجیدی که آنها به رای‌دهندگان داده‌اند، جامه عمل پوشانیده شود. لذا در همه جا می‌بینیم که اصلاح‌طلبان به تدبیراندیشی برخاسته و می‌کوشند بدانند در وضع تازه چه باید کرد. هدف از این سخنرانی نیز پرداختن به همین مسأله است. امیدوارم که کنکاش ما در اینجا نیز بتواند توجه طیف وسیع تالیات اصلاح‌طلب را به جهت و ملاحظات متعددی جلب کند که در سیاست‌گذاری در قبال وضع جاری از ما طلب می‌کند.

فرض من در این صحبت این است که گزینه پایه‌ای فعالان جنبش دموکراتیک، به لحاظ ارزشی و برنامه‌ای، ناهمبند نیست و کمتر یا بیشتر در سمت تحقق همان مدل واحدی است که در غرب و در بیش از یکصد کشور جهان به نام دموکراسی، حالا کمتر یا بیشتر، پیاده شده است. از این روی، با فرض توافق کلی روی این فرض، خواهم کوشید بحث بیشتر حول جهات تحلیلی، محورهای استراتژیک و جنبه‌های تاکتیکی خط‌مشی سیاسی متمرکز شود.

جهت دقت بیشتر بخشیدن به بحث کوشیدم جهت، محورها و جوانب مختلف تحلیلی و استراتژی و تاکتیک را یک به یک در حدود ۲۰ بند جداگانه برشمردم. حسن این کار این است که می‌توانیم روی هر بند بعداً مکتب و در صورت لزوم بحث جداگانه داشته باشیم.

۱. مردم‌سالاری دینی: از رویا تا واقعیت
به لحاظ نظری جمهوری اسلامی ایران نظامی است دارای منشا دوگانه قدرت: الهی و مردمی. این حکومت ترکیبی است از حکومت روحانیون و حکومت نمایندگان مردم. جمهوری اسلامی ایران، نه یک حکومت ولایتی مطلق است و نه یک دموکراسی کامل. جمهوری است و ولایت، رای مردم و رای رهبر، هر کدام تاکنون یک رکن حکومت بوده و هر دو در شکل‌دهی سیمای کشور و سمت رویدادها نقش تعیین‌کننده داشته‌اند. به علاوه فرض بر این بوده است که چون جامعه جامعه‌ای دینی است لذا عنصر ولایت، به مثابه نماینده دین، مورد احترام و اعتماد و قبول و اطاعت مردم بوده و همساز و همزیستی و انطباق ولایت با جمهوریت، امری طبیعی و تضمینی است.

طبی است از دو دهه در درون حکومت جمهوری اسلامی ایران تحول کیفی پدید آمده است. طی این مدت (به ویژه از نیمه دهه ۷۰، زمانی که سبیل میلیونی نسل پس از انقلاب، با برخورداری از سطح تازه از آموزش همگانی ورود به صحنه سیاسی کشور را آغاز کرد) عنصر ولایت ارتباط و تأثیر معنوی خود بر مردم، را وسیعاً از دست داده و روز به روز بیشتر بر قدرت اسلحه و ابزارهای اعمال قهر - زندانها و دادگاهها - متکی شده است. در ابتدای انقلاب ۹۸ درصد مردم گوش به فرمان و رای رهبر بودند و امروز این نسبت برعکس شده است. از سوی دیگر نقش و تأثیر عنصر جمهوریت در حکومت اهمیت بیشتر یافته است.

رای مردم / افکار عمومی و نیز نهادهای انتخابی / کارگزار دولت و مجلس (Administrative Representative Government) در مقایسه با قوای مسلح، در اداره امور نقشه‌ی به مراتب مهم‌تر از پیش یافته‌اند. اکنون ولایت نه تنها نهادی جدا از مردم و جدا از دولت و مجلس است بلکه روز به روز به رودرروی آشکارتر با آنان سوق می‌یابد. استحاله جمهوری اسلامی به دوگانگی

به میدان آمدن نسل تازه، برای تغییر در جامعه در سمت دموکراسی و آزادی، پدید آمدن راه به اهرم‌های حکومتی برای تحقق آن بدل کرد.

انتخابات در این مسیر وسیله اصلی شناخته شد. حماسه دوم خرداد یک خیزش و یک پیروزی عظیم در این راستا بود.

در طول ۵ سال گذشته نیز هر اصلاح‌طلب پیگیر هر شب و هر روز در این فکر بوده است که چگونه می‌توان توازن قوای موجود در حکومت را به گونه‌ای تغییر داد که عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری در کشور تقویت شود.

۲ از خرداد تا انتخابات مجلس ششم امید غالب در جنبه اصلاحات این بود که با اصلاح‌طلب شدن مجلس سلطه خشونت و تحجر بر حکومت بتواند گسسته شود و راه تغییر قوانین هموار گردد. لذا وقتی نتایج انتخابات تهران و چند شهر دیگر توسط شورای نگهبان به گروگان گرفته شد، مجموعه‌ای از اقدام‌ها و احتیاطها، که مجموعاً آرامش فعال نامیده شد، در نظر گرفته شد که مجلس ششم از گروگان درآید و این تدبیر کارکرد داشت. راه بر انحلال مجلس بسته شد. اما گشایش مجلس راه تداوم اصلاحات را نگشود و سلطه راست بر قوه قضائیه و شورای نگهبان راجع عمل مجلس و دولت باقی ماند.

امید دیگر جنبه اصلاحات از آرامش فعال این بود که ضداصلاح‌طلبان اهمیت فتح دولت و مجلس را دریابند و دریابند در دست داشتن دولت و مجلس برای تأمین اهداف سیاسی و طبقاتی، در جامعه مدرن، بسیار کارآتر از ابزارهای اعمال قهر است. اصلاح‌طلبان امید داشتند تا تکتیک آرامش فعال به مخالفان فرصت دهد که دریابند برای تأمین این اهداف در ایران راهی جز جلب افکار عمومی و رای مردم ندارند. اصلاح‌طلبان امیدوار بودند که تکتیک آنان خسونت‌گرایی را متزوی و روند شکل‌گیری یک جریان محافظه کار کلاسیک را تسریع کند.

اکنون ثابت شده است که انتظار اینکه در صفوف جریان مخالف اصلاحات، حداقل در کوتاه مدت، شاهد انزوای خشونت‌گرایی و تسلط‌گرایی تا آن حد خردگرا باشیم که نتایج انتخابات را می‌پذیرد، انتظاری اشتباه بوده است. روش‌ها و اقدامات جریان مخالف اصلاحات در حکومت مسیر دیگری را نشان می‌دهد. آنها متأسفانه از به دست آوردن مجدد رای مردم قطع امید کرده‌اند.

۹. برنامه عاجل مخالفان اصلاحات در حکومت

اما توفیق نسبی «آرامش فعال» در مهار خشونت‌طلبی خیابانی، رفع خطر انحلال مجلس سران ضداصلاحات را به طراحی مشی تازه ترغیب کرد. هدف مقدم این خط‌مشی، نه گسترش پایه اجتماعی و جلب آرا شهروندان بلکه، فلج کردن مجلس و دولت در ایجاد هر نوع تغییر در فضای سیاسی و ساختار حقوقی و قانونی کشور است. هدف آنست که نشان داده شود که دامنه تأثیر حق رای و انتخابات در نظام سیاسی کشور محدودتر از آن است که اصلاح‌طلبان وعده میدادند یا تصور می‌کردند. هدف مقدم آنست که جامعه بپذیرد که از دست سران جنبه اصلاحات کاری ساخته نیست و آنان ظرفیت انجام وعده‌های خود را ندارند.

برنامه سران ضداصلاحات این نیست که در انتخابات آتی یا مخالفان به یک رقابت واقعی روی آورند. آنها متأسفانه به این استنتاج رسیدند که به جای تسخیر مجلس با رای مردم، آن را با توسل به زور مقهور و مطیع خود کرده و در بیرون حکومت با خشونت و سرکوب هر نیروی اصلاح‌طلب را «به نقطه صفر» بازگردانند. هدف تسخیر قوه مجریه و مقننه نیست. از دست آنها فعلاً چنین کاری ساخته نیست. هدف تسلیم این دو نهاد است. هدف آنست که نمایندگان مردم را وادارند که یا «حرف شنو» شوند، یا استعفا بدهند و یا به زندان بروند. هدف آنست که به ایرانیان تفهیم دهد که این حکومت اساساً ولایتی و فقط کسی جمهوری است. اینجا می‌خواهند به مردم بفهمانند در این کشور رای دادن زیاد مهم نیست. مهم وسیله پیشبرد این مشی قوه قضائیه، شورای نگهبان و سایر زیرمجموعه‌های نهاد رهبری با آمیزه‌ای از روش‌های فراقانونی و یا با توسل به تفاسیر مضحک از قوانین جمهوری اسلامی است. مثل تفسیر آقای شاهرودی از اصل ۸۶ قانون اساسی، مثل تمسک دادگاه‌های انقلاب به قانون اقدامات تأمینی سال ۳۹ (در بقیه‌المنطق مطبوعات و دستگیری روزنامه‌نگاران) مثل بستن اتهام مضحک براندازی به ملی‌مذهبی‌ها و یا استناد شورای نگهبان به نظر رهبر در رد مصوبات مجلس که کلی فاقد هرگونه وجهت قانونی است.

امید آقای خامنه‌ای هم چنین آن است که متوقف کردن مجلس و دولت در محافل سیاسی اصلاح‌طلبان و در پایه اجتماعی و واکنش‌های متفاوت ایجاد کند. امید این است که در جنبه ادامه در صفحه ۱۱

مبارزه جناح‌ها در حکومت است یا ناشی از مبارزه میان نیروهای حکومتی با غیرحکومتی. آنچه امروز مهم است دیدن این حقیقت است که شکاف در حکومت، هم در روش و هم در ماهیت، همانقدر عمیق است که شکاف میان نیروهای غیرحکومتی؛ این حقیقت که همگرایی جریان‌ها در حکومت همانقدر ناممکن است که اتحاد نیروها در برون حکومت؛ اینک فاصله میان برداشتها، مواضع و مطالبات روز چپ‌های اصلاح‌طلب، ملی‌مذهبی‌ها و جنبه مشارکتی‌ها با فاصله آنها از مواضع مجاهدین، از وراثت سلطنت یا از حزب موسوم به کمونیست و کارگری قابل مقایسه نیست. فکر بر پاک کردن یک «اپوزیسیون یک‌پارچه» همانقدر پرت و بی‌زمینه است که فکر احیای یک «حکومت یک‌پارچه».

عناوین «حاکمیت» و «اپوزیسیون» نمی‌توانند وضعیت سیاسی واقعاً موجود را چنانکه باید توضیح دهند. صحنه سیاسی در ایران امروز یک دیکتوتومی نیست. یک تریکو تومی است. این تریکو تومی هم در بعد اجتماعی و هم در بعد سیاسی گسترش یافته است. اصلاح‌طلبان، که یک اکثریت ۲۲ میلیونی هستند، در مقابل ضداصلاح‌طلبان، با اقلیتی حداکثر ۸.۷ میلیونی، صف کشیده‌اند. در عین حال این دو همه گرایش‌ها را شامل نمی‌شوند. سرنگونی طلبان نیز اقلیتی دیگر هستند که بخشی از ۱۴ میلیون نفری را تشکیل می‌دهند که در انتخابات ۸۰ شرکت نکردند.

عام‌ترین وجه اشتراک نیروهای جنبه اصلاحات، که از ۳ مولفه لائیک، ملی‌مذهبی و ۲ خردادی، تشکیل شده، نه حضور یا عدم حضور آنها در حکومت، که دفاع آنها از عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری و تلاش در راه تقویت این عناصر در نظام سیاسی کشور است. عام‌ترین وجه مشترک ضداصلاح‌طلبان، که در روش به دو شاخه خسونت‌گرا و مصلحت‌گرا تقسیم می‌شوند، دفاع از آمریت و ولایت و تلاش در راه تقویت این عنصر در نظام سیاسی کشور است. عام‌ترین وجه اشتراک سرنگونی طلبان، که به سه شاخه، مجاهدین خلق، سلطنت‌طلبان، و چپ‌های انقلابی تقسیم می‌شوند، باور به صلحیت رژیم سیاسی و سیر تشدیدشونده استبداد در کشور و باور به ضرورت مبارزه علیه همه جناح‌ها در حکومت است.

در صحنه سیاسی کنونی برای تدوین خط مشی یک تصمیم بسیار مهم لحظه این است که تکیه‌گاه اصلی آن خط‌مشی، را در نگاه آن اکثریت ۲۲ میلیونی بایبیم یا در میان آن ۱۴ میلیون.

۷. خط‌های استراتژیک

کسانی که حکومت را یک کسل و «اپوزیسیون» را یک کسل در مقابل آن می‌پندارند و برای تقویت اپوزیسیون علیه رژیم خط مشی درست می‌کنند؛ کسانی هستند که یا به ماهیت دوگانه حکومت جمهوری اسلامی باور ندارند و یا تقویت عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری در نظام سیاسی کشور برایشان مهم نیست و اگر هست در این رژیم یافت‌شدنی نیست. بسیاری سرنگونی طلبان بر این نظرند که سرنگون کردن این رژیم و استقرار دموکراسی بسی ممکن‌تر و سهل‌تر از تلاش بیپوده برای تأمین آزادی در همین رژیم است. آنها همه خطای در تحلیل و خطای فاحش در استراتژی است.

از سوی دیگر اصلاح‌طلبانی هستند که جنبه اصلاحات را صرفاً حکومتی می‌بینند و یا می‌پسندند؛ کسانی که حتی علیه اصلاح‌طلبان نمی‌خوانند ببینند که اکثریت یافتن اصلاح‌طلبان صرفاً مهرون رای اقشار مدرن است؛ اقشاری که رای آنها برای آنان حجت نیست؛ اقشاری که اگر رای آنها نبود دوم خرداد هم نبود. ندیدن نقش اصلاح‌طلبان غیرحکومتی و یا کم بها دادن به این نقش این خطای استراتژیک فاحش است. آنان که در این غفلت مصرند جایشان دیرتر یا زودتر در جنبه ضداصلاحات است.

در میان اصلاح‌طلبان کسان دیگری هستند که جنبه اصلاحات را صرفاً غیرحکومتی می‌بینند یا غیرحکومتی می‌خواهند. آنها فقط از اصلاح‌طلبانی که از حکومت رانده می‌شوند، به ویژه اگر به زندان بروند یا از کشور رانده شوند حمایت می‌کنند. آنها بر این ارزیابی‌اند که رهبری اصلاحات باید بر عهده یک نیروی سوم و حکومتی نیست قرار گیرد. آنها حمایت از اصلاح‌طلبان حکومتی، از جمله در انتخابات، را خطا میدانند و انتقاد و حتی مبارزه با آنان، بی‌هدف تقویت نیروی سوم، را موضوع مرکزی خط مشی می‌پندارند. آنها نگاهشان به شمار و امیدشان به عمل آن ۱۴ میلیون منحصر است و اینها همه خطاهای استراتژیک است.

۸. جنبه اصلاحات در برابر

ضداصلاحات و نقش آرامش فعال
از اواسط دهه ۷۰ به این سو مشغله مرکزی فکر اصلاح‌طلب در ایران این بوده است که چگونه می‌توان پتانسیل توده‌ای تازه‌ای که، با

قدرت سیاسی، از طرق مسالمت‌آمیز، امکانی واقعی است. رای دادن و فشار افکار عمومی تا امروز ابزارهای اصلی هر جابجایی مسالمت‌آمیز در قدرت سیاسی بوده است. اتکای بر این ابزارها واقعاً به تغییراتی نه تنها محسوس، بلکه فوق‌العاده مهم، در کشور در جهت بسط عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری انجامیده است. مزیت بزرگ ساختار قدرت در جمهوری اسلامی نسبت به رژیم آریامهری آنست که این رژیم آلت‌ناتیو خود را در دل خود می‌پرورد نه در مقابل خود. آن رژیم فاقد آلت‌ناتیو درونی بود و این رژیم نمی‌تواند آلت‌ناتیو درونی نداشته باشد.

۴. اصلاح در حکومت درگرو

تغییر تناسب قواست
گفتم که اگر وضع همین باشد که هست، قوه قضائیه و شورای نگهبان، در این دو سه سالی که از دوره مجلس و ریاست جمهوری مانده، نخواهند گذاشت آنها به وعده‌هایی عمل کنند که به رای‌دهندگان داده‌اند. اکنون مسلم شده است که کنترل مجلس و دولت به تنهایی برای اجرای برنامه توسعه سیاسی کفایت نمی‌کند. در این اواخر حتی اعضای دولت و مجلس نیز خود در معرض تهدید و بازداشت قرار گرفته‌اند. تجربه دو ساله اخیر نشان داد که دولت و مجلس فقط به اعتبار اینکه منتخب مردم‌اند و از حمایت افکار عمومی برخوردارند، علیرغم ایستادگی، قادر نیستند به تنهایی تمرد قوه قضائیه و شورای نگهبان از رای ملت را خنثی کنند.

اکنون روشن شده است که قدرت دو نهاد جمهوریت و ولایت در درون نظام سیاسی کشور به نقطه تعادل شکستنده (پات) رسیده است. نهادهای ولایتی و نهادهای جمهوریت به گونه‌ای رودر رو شدند که هیچ یک توان یا اختیار لازم برای پیشبرد برنامه خود - حتی در کادر برداشت‌هاشان از قانون اساسی - را در اختیار ندارند. صرف تمایل خاموش افکار عمومی و حمایت معنوی عامل بین‌المللی نیز، دست‌کم در مدت باقی‌مانده، تغییری در وضع به سود اصلاحات ایجاد نخواهد کرد. عموم ناظران دارند به این نتیجه می‌رسند که ادامه وضع موجود هر زمان ناممکن‌تر شده و هر تغییر در گرو تغییر در تناسب قوا در حکومت است.

۵. بحث‌های خاتمه یافته

در تدوین خط مشی سیاسی نخستین قدم این است که دانسته شود هدف از این کار پاسخگویی به کدام مسأله است. امروز خط مشی سیاسی باید به این مسأله پاسخ دهد که چگونه و از کدام راه می‌توان تناسب قوا در حکومت را به سود اصلاحات تغییر داد و آن را تابع تناسب آرای مردم کرد که در جامعه پدید آمده است.

در مباحث مربوطه اینکه هدف برنامه استقرار دموکراسی پارلمانی است یا دیکتاتوری طبقاتی (ایدئولوژیک)، اینکه خط مشی باید مسالمت‌آمیز و مرهمی باشد یا مسلحانه و قهرآمیز، اینکه انقلاب و سرنگونی باید در دستور باشد یا اصلاح‌طلبی و تحول تدریجی، از زمره مسایل دیروز جنبش دموکراتیک در ایران معاصرند. شکل‌گیری و رشد نهادهای مدنی و بالا رفتن سطح آموزش دموکراتیک در ایران معاصرند. شکل‌گیری و نه گمانی و آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی این مباحث را برای توده وسیعی از فعالان سیاسی کشور حل کرده است. آنان که در تدوین خط مشی سیاسی هنوز به این بحث‌ها سرگردانند از متن روند سیاسی جاری به حاشیه رانده شده‌اند.

۶. صحنه سیاسی امروز چگونه است؟

آنچه امروز هنوز می‌تواند موضوع یک بحث جدی تلقی شود، در عرصه تحلیلی، این است که سیر رویدادهای جاری کشور بیشتر تحت تأثیر

سیاست در حکومت جمهوری اسلامی ایران انجامیده است. از دوم خرداد ۷۶ دو سیاست در کشور حاکم شده است. یک سیاست در کلی‌ترین تعریف هم چنان خواهان تقویت عناصر ولایتی، در سمت تحکیم و حتی انحصار قدرت در دست قوای حاکم است و سیاست دیگر خواهان تقویت عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری در حیات سیاسی کشور است. لازم به توضیح است که گرچه آقای خاتمی اصطلاح «مردم‌سالاری دینی» را رایج کرده است اما این دلیل آن نیست که مراد وی نیز از این اصطلاح نیز همانست که در فوق آمده است. در واقع آقای خاتمی هرگز یک تفسیر حقوقی از این اصطلاح ارایه نکرده که بتوان دانست مردم‌سالاری دینی موردنظر ایشان همین مسلط بودن رای فقها بر رای مردم است یا چیز دیگر. در هر حال معنای مردم‌سالاری دینی در این جا دقیقاً همان است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده و آن عبارت است از تأمین ولایت فقها با - و یا به تعبیر راست بر - جمهور مردم.

۲. نهاد ولایت در ایران رهبری کننده

نیست، بازدارنده است
در مرحله فعلی رشد جامعه ما، در دست داشتن اهرم دولت و مجلس، برای تأمین مطالبات اجتماعی - طبقاتی و یا سیاسی - فرهنگی گروهها و گرایشهای مختلف، حائز اهمیتی کلیدی است. نیروهای مسلح، زندان‌ها و دادگاهها (سپاه و سپنج و قوه قضائیه) یعنی آنچه که برای ولایت فقیه باقی مانده اساساً به ابزارهایی بازدارنده یا توکننده، و نه پیش‌برنده تبدیل شده‌اند. صد سال پس از مشروطه با حذف مجلس و دولت مملکت بهم می‌ریزد حال آنکه با حذف ولایت فقط جان مردم و جان دموکراسی از گروگان خلاص می‌شود. بحران کنونی در درون جمهوری اسلامی ایران ناشی از تلاش دستگاههای اعمال قهر، تحت رهبری مقام ولایت، برای اعمال سلطه بر دولت و بر مجلس است. این بحران زمانی فروکش می‌کند که اعمال قدرت این دستگاهها، بر دولت و مجلس، فروکش کند. و زمانی اوج می‌گیرد که تعرض ولایت بر کار قانون‌گذاری و اجرا اوج گیرد. این بحران زمانی خاتمه می‌یابد که دستگاههای حافظ نظم و قانون به دولت منتقل و قوه قضائیه مستقل شود. جالب توجه است که نه تنها ابزارهای دست ولایت فقیه در حکومت هیچکدام ابزارهای مناسب برای رهبری کشور نیستند و صرفاً بازدارنده‌اند، بلکه شخص آقای خامنه‌ای، نیز برخلاف سلفش، فاقد کاربزمی رهبری است و اصلاً چنین معنایی را در ذهن شهروندان متبادر نمی‌کند؛ تلقی عمومی از نقش وی بیشتر راه بستن است تا راه بردن.

۳. حاکمیت جمهوری اسلامی ایران

اصلاح‌پذیر است
اصلاح‌پذیر بودن حکومت ناشی از حد تأثیر مردم و انتخابات بر نهادهای انتخابی و نیز حد تأثیر این نهادها در سیاست کشور است. بروز دوگانگی در نهادهای قدرت سیاسی محصول گسترش حد تأثیر و مداخله مردم در حکومت است. حضور «اصلاح‌طلبان» در حکومت معلول اصلاح‌پذیر بودن ساختار سیاسی است و نه دلیل آن. با این حال اصلاح ساختار حکومت و سیاست‌های آن، یعنی تحقق برنامه توسعه سیاسی، منوط به آنست که اراده مطوف به تغییر در حکومت غلبه کند و یا دست‌کم بتواند مخالفت‌ها را بی‌اثر سازد.

نظر به مرحله رشد جامعه ایران و سطح رشد شعور سیاسی و فرهنگی اقشار وسیع شهروندان، و نظر به ساختار دوگانه قدرت و تغییرات تناسب قوا میان دو پایه حکومت و نظر به تجربه غنی ۵ سال گذشته، سیر جابجایی در

گفتگو با بهزاد کریمی و مجید عبدالرحیم پور

ادامه از صفحه ۷

جریان داشته و مربوطه به جنبش است - هر چند بخشی از آن به صورت جسسته گریخته در مصاحبه‌ها مطرح شده - طرح نکرده است؟ کتاب به طور مشخص به مورد عبدالله پنجه‌شاهی اشاره دارد که گویا آن هم به خاطر نظرات سیاسی بوده است. در مورد برخورد سازمان با شاعیان هم به طور مبهم مطرح می‌کند که به خاطر اختلافات ایدئولوژیک از سازمان اخراج شده است. در صورتی که شاعیان پس از نوشتن کتاب «شورش» آن را در اختیار سازمان قرار داده بود و از رابطه خود خواسته بود که سازمان جواب او را بدهد. حمید مومنی که در آن موقع جزو شورای رهبری بود از طرف حمید اشرف مسئول جواب دادن به او می‌شود. ضمناً شاعیان در جزوه‌های که بعداً منتشر کرد به برخورد‌های علی‌اکبر جعفری و طرح عملیاتی او که منجر به دستگیری مادر شایگان شده بود اعتراض داشت و مطرح کرد. تا زمانی که سازمان جوابی را ندهد با سازمان کار نمی‌کند.

به هر حال، کتاب از زبان محفوظی و ماسالی مواردی را در مورد تصفیه‌های سازمان مطرح کرده است. آقای رحیم‌پور، شما حداقل یکی از متهمان اصلی - مورد قتل رفیق عبدلله پنج‌شاهی - در کتاب هستیدا آیا بهتر نیست که صحت و سقم این ماجرا را از زبان خود شما بشنویم؟

عبدالرحیم پور

کتاب به دو مورد اشاره کرده مورد اول از زبان ماسالی است که مطرح می‌کند گویا در نامه‌ی علی اکبر جعفری به حرمتی‌پور بوده که چند نفر تصفیه شدند و دیگری مورد پنجه‌شاهی است. من در جریان دو مورد بودم و هیچ یک تصفیه سیاسی نبوده مورد اول زمانی است که تازه از زندان آزاد و به سازمان وصل شده بودم. رفیق علی اکبر جعفری عضو مرکزیت مطرح کرد که یکی از رفقا سازمان را ترک کرده و زندگی مخفی را کنار گذاشته بود و چون او امکانات وسیعی - از جمله نارنجک‌سازی و... - می‌شناخت، به خاطر حفظ امکانات او را از بین بردیم. علی اکبر از ما نظرخواهی کرد که با این کار موافق هستیم یا مخالف. در تیم ما من اسماعیل عابدینی بر این عقیده بودیم که این کار غلط است. دو نفر دیگر از این کار دفاع می‌کردند و البته به خاطر ترک سنگر رفقا وقتی جنبش مسلحانه را شروع کردند، به خصوص با گرایش مسلطی که گرایش احمدزاده بود. عمدتاً قضیه را نظامی می‌دیدند و سازمان حالت نظامی داشت و مجازات ترک سنگر هم در یک سازمان نظامی روشن است. همان‌طور که گفت ما مخالف بودیم بچه‌هایی که از زندان‌ها آمده بودند مخالف بودند.

● س: آیا اسم این فرد مشخص شده؟

عبدالرحیم پور

من اطلاعی ندارم و در آن زمان هم رفقا نام وی را مطرح نکردند مورد بعدی رفیق عبدالله پنجه‌شاهی - حیدر - است در این مورد آقای مازیار بهروز به نقل از یک منبع می‌نویسد: «رهبری اشرف که به پایان رسید، شاخه خراسان مدعی چیرگی در داخل کشور شد. سران شاخه خراسان، احمد غلامیان لنگرودی (معروف به مجید هادی) و قربانعلی رحیم‌پور (معروف به مجید) به این باور رسیدند که تعداد هواداران گروه منشعب در شاخه اصفهان به ریاست عبدالله پنجه شاهی زیاد شده است. به گفته یک منبع، در سال ۱۳۵۵ گروه سه نفره از پنجه‌شاهی خواست به مشهد برود و به منظور جلوگیری از گسترش انشعاب، او را اعدام کرد. معلوم نیست که آیا پنجه‌شاهی به گروه منشعبین گرایش داشت یا نه، اما ظاهر برکناری او شاخه اصفهان را تحت رهبری نوظهور خراسان قرار داد.» حقیقتاً آدم وقتی که چنین اطلاعات نادرست و بی‌پایه را از زبان یک پژوهشگر تحصیل کرده می‌شنود، حیران می‌شود!

اجازه بدهید، کمی روی اطلاعاتی که مبنای پژوهش آقای مازیار قرار گرفته بحث کنیم که در باره‌ی آن‌ها پژوهش می‌کرد و موضوع پژوهش بودند. مراجعه می‌کرد. تعدادی از آن‌ها هنوز زنداند و فرونمردانند! وقتی که منابع دست اول برای تحقیق و پژوهش وجود دارد و قابل دسترسی است، استفاده از منابع دست دوم به جای آن‌ها، می‌تواند به کار پژوهش لطمه

وارد کند.

۱- شاخه خراسان، تنها شاخه‌ای بود که سالم مانده بود. بقیه شاخه‌ها همه متلاشی شده بودند.

۲- شاخه خراسان، «سرانی» نداشت که مدعی چیرگی شود. تنها کادر سیاسی که داشت، رفیق حسن فرجودی (رحیم) بود.

۳- این که، من جزو شاخه مشهد نبودم و جزو «سران» شاخه مشهد نبودم جزو مسئولین گیلان بودم که متلاشی شده بود. من در لحظه‌ی ضربات ۸ تیر ماه در خانه تیمی مشهد چشم بسته بودم. (هنوز مسئولیت روشن نبود) و در لحظه انشعاب و در لحظه‌ای که رفیق حیدر (عبدالله پنجه‌شاهی) کشته شد، عضو مرکزیت نبودم.

۴- این که، نه سران ناموجود مشهد، نه بقیه کادرهای باقیمانده نظیر صبا بیژن‌زاده، رفیق سنجر و هادی و حسن فرجودی و بنده و بقیه رفقا، ادعای چیرگی بر داخل را نداشتیم اولاً، نمی‌دانستیم که آیا چیزی مانده است که تا بر آن چیره شویم؟! ثانیاً، کسی در آن شرایطی که پی در پی ضربه می‌خوردیم، نمی‌توانست به فکر چیره گئی باشد. سوم این که ما فکر چیرگی نبودیم بلکه به فکر حفظ نیروهای سازمان و حفظ خودمان و حفظ موجودیت سازمان بودیم. به کار بردن چنین واژه‌هایی به راستی دور از شان یک پژوهشگر است.

۵- این که، من و هادی هیچ وقت در باره‌ی هواداران گروه منشعب در شاخه اصفهان صحبت نکردیم و من هیچ اطلاعی از تیم اصفهان نداشتم تا نگران شوم.

۶- این که، رفیق پنجه‌شاهی را من هیچ وقت ندیدم ولی طبق گفته رفقا، که خوشبختانه زنده هستند، او جزو طرفداران پر و پا قرص مشی مسلحانه و مخالف انشعابیون.

۷- این که، رفیق پنجه‌شاهی را به خاطر نظرات سیاسی و به خاطر جلوگیری از انشعاب اعدام نکردند. و بالاخره برای محض اطلاع، باید بگویم که از سال ۱۳۵۴ تا انقلاب، هیچ رفیقی به خاطر نظرات سیاسی‌اش، اعدام نشده است. فضای درون سازمان از این سال به بعد، اساساً از فضای سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ متفاوت بود.

اگر برای پژوهشگر ما، معلوم نبود که پنجه‌شاهی به انشعابیون گرایش داشت یا نه، به چه دلیلی و چرا حکم صادر کرده است که او را به منظور جلوگیری از انشعاب اعدام کردند؟

اما با تأسف باید بگویم که فاجده‌ای به نام اعدام حیدر (رفیق عبدالله پنجه‌شاهی)، اتفاق افتاده است. این فاجده‌ای که انجام گرفت. هیچ ربطی به نظرات سیاسی رفیق نداشت. برخلاف چیزی که در کتاب نوشته شده، من هیچ وقت این رفیق را ندیده بودم. این کار نه از زاویه رفیق هادی (احمد غلامیان لنگرودی) و به کمک رفیق اسکندر صورت گرفت. با تالم و تاسف باید بگویم که مساله مربوط به علاقمندی و رابطه‌ی رفیق پنجه‌شاهی به یک رفیق دختری بود که با هم در یک خانه تیمی زندگی می‌کردند. متأسفانه فقط به این دلیل هادی رفیق پنجه‌شاهی را زد. اگر با نگاه نقادانه به این قضیه نگاه کنیم، باید بگویم که این کار نه از زاویه استالینیست بودن، نه از زاویه غیردموکراتیک بودن ما و نه حتی از زاویه نگاه به جنبش مسلحانه به عنوان کار نظامی بود، بلکه از یک فکر و فرهنگ کاملاً عقب‌مانده‌ی سنتی و مردسالارانه‌ی ایرانی نشئت گرفته بود. در فرهنگ محدود آن زمان ما، چیز خیلی شنیعی بود که یک پسر مجرد با یک دختر مجرد رابطه‌ی عاشقانه و جنسی داشته باشند، آن هم در خانه‌ی تیم.

حقیقت این است که تا زمانی که مادر - مادر پنجه‌شاهی - زنده بود، من ابا داشتم که این خبر منعکس شود. چون هیچ وقت نمی‌توانستم بپذیرم که... مادر این خبر را بشنود. جدا از این، ناصر، برادر ۹ ساله و خشایار برادر هفده ساله‌ی پنجه‌شاهی در خانه تیمی‌ای زندگی می‌کردند که من هم در آن بودم و فکر می‌کردم که شنیدن این خبر از جانب آن‌ها می‌تواند فاجعه‌آفرین باشد. این دو کوچک بودند و ظرفیت شنیدن این خبر را نداشتند هرگز به خود اجازه ندادم که آن موقع این را مطرح کنم و حتی همین الان هم که دارم طرح می‌کنم نمی‌توانم بپذیرم که چنین فاجعه‌ای به خاطر یک عشق، در سازمان ما رخ داده است!

اضافه کنم که هادی بعد از انجام دادن این عمل زشت، ما را در جریان قرارداد. در همان

زمان ما مرکزیت سه نفره نداشتیم. صبا بیژن‌زاده را ساواک در اسفند ماه زده بود و قبل از آن حسن فرجودی را. در آن موقع من در مشهد بودم و هنوز در مرکزیت نبودم قبلاً با رحیم (حسن فرجودی) صحبت کرده بودیم و قرار بود به عنوان مسئول بخشی از سازمان به جایی بروم و جایش را هم هنوز نمی‌دانستم. در این فاصله رحیم و صبا را زنده و هادی تنها بود و متأسفانه در همین تنهایی این کار را کرد. آقای بهروز نوشته‌اند که گویا یک گروه سه نفره رفیق پنجه‌شاهی را اعدام کردند. در آن لحظه ما مرکزیت سه نفره نداشتیم. این خبر از اساس غلط است.

● س: منبع نویسنده کتاب، علیرضا محفوظی (معروف به رحیم تنوریک) است و هم‌چنین مصاحبه‌ی مصطفی مدنی، شما این آقای محفوظی را می‌شناسید؟ تا چه حد به اطلاعات او می‌توان تکیه کرد؟

عبدالرحیم پور

این آقای محفوظی اگر همان رحیم تنوریک باشد، ایشان قبل از انقلاب جزو کادرها و اعضای مخفی سازمان نبودند تا جایی که من می‌دانم و اگر اشتباه نکرده باشم، بعد از انقلاب رفیق هاشم معرف او به سازمان بود ولی اطلاعاتی که مطرح می‌کند به قبل از انقلاب برمی‌گردد. اطلاعات آقای محفوظی در مورد سازمان غلط و در مواردی هم ناقص ست. از جمله اخبار غلط و نادقیقی که آقای محفوظی مطرح کرده و آقای مازیار بهروز با استناد به آن نوشته‌اند، که «رهبری حمید اشرف که به پایان رسید شاخه خراسان مدعی چیرگی در داخل کشور شد» و باز می‌گوید: «سران شاخه‌ی خراسان یعنی احمد غلامیان لنگرودی - هادی - و قربانعلی رحیم‌پور معروف به مجید به این باور رسیدند که تعدادی از...» من در این باره توضیح دادم که این اطلاعات غلط است.

● س: آقای کریمی، به بخش اخبار و اطلاعات کتاب برگردیم که منابعمش بسیار اندک و هدمفند انتخاب شده است. مجید اشاره می‌کند که بخشی از این اطلاعات نادقیق و بخشی غلط است. نظر تو در این مورد چیست؟

بهزاد کریمی

موارد متعددی است ولی من می‌خواهم به یک نکته اشاره کنم آقای مازیار بهروز، واقعاً رفیق حمید اشرف را به عمد و یا غیر عمد به گونه‌ای ناجوانمردانه مورد حمله قرار می‌دهد. امروز هیچ کدوم از ما به رفیق اشرف به عنوان رفیق کبیر برخورد نمی‌کنیم؛ ولی وی رفیقی بوده که سال‌های معینی مسئولیت بسیار سنگین حفظ سازمان را بر دوش کشید و در مقیاس خودش و در حد توان و امکاناتش در آن سال‌ها کارهای بزرگی برای حفظ سازمان انجام داد و متناسب با توانمندی فکری و عملی‌اش طبیعی است که نقاط قوت و ضعف هم داشت. درآورد و او انسان احساسی می‌کند که در این جا رفیق حمید «مظلوم» قرار گرفته است. ایشان یک سرباز رفقا را بالا می‌برد، مثلاً رفیق بیژن را که البته رفیق بارزنی بوده و در کل جنبش ما بی‌بدیل بوده و از نظر فکری اصلاً نمی‌توان بیژن را با حمید مقایسه کرد و با رفقا احمدزاده و پویان که رفقای خلاق بودند را بسیار بالا می‌برد تا بر حمید بتازد. نه آن غلو صحیح است و نه این تاختن بی‌مورد. من از خود کتاب نمونه می‌آورم. او می‌گوید: «فنداسیان در دوری اشرف تمایلات شدید مانوئیستی از خود نشان می‌دادند» و جابجا می‌گوید که حمید یک استالینیست سرسختی بود. او می‌گوید: «مرحله اول که حمید اشرف هنوز زنده بود (یعنی آدرس را حمید اشرف می‌دهد) تزهاری احمدزاده‌خط مشی رسمی سازمان تلقی می‌شد» به هر حال اگر همه‌ی این فاکتورها را کنار هم بگذاریم می‌بینیم که ادعاها در مورد رفیق حمید اشرف از واقعیت‌ها فاصله دارد و کاملاً جنسیتی غرض‌ورزانه دارد که از یک مدعی تحقیق تاریخی، جدا بعید است. حمید اشرف، در زمان خودش، در مقایسه با دیگر رفقای رده بالای سازمان، کمتر از هر کس استالینیست و بیشتر از هر کس دیگر غیرمانوئیست بود. واقعیت اما آن است که همان مرحله اولی که ایشان می‌گوید خود به دو دوره قابل تقسیم است. دوره‌ی ۵۰ - ۵۲ که هنوز مبارزه نظامی نیرومند است و تزهاری احمدزاده کاملاً در مرکز قرار دارد و راهنمای عمل است، و دوره ۵۲ به بعد که تحولات فکری - سیاسی شروع میشود. خود ایشان معترف است که در سال ۵۳ حمید اشرف به حمید مومنی ماموریت می‌دهد تا با مصطفی شاعیان بحث فکری را پیش ببرد و هم‌چنین با اتحاد کمونیستی در خارج از کشور. در آن جا وارد بحث‌های مانوئیسم می‌شود، وارد

بحث‌های تروتسکی و استالین می‌شوند و همین‌ها نشان می‌دهد که در سال‌های ۵۳ - ۵۲ این مسایل مطرح بوده است. و پس چگونگی می‌شود که این تحولات فکری را ندیده بگیریم و نقش جدی حمید اشرف در آن‌ها از قلم ببندیم و یک باره فکر کنیم که درست در سال ۵۵ بعد از حمید اشرف، به تدریج نظرات جزئی پذیرفته می‌شود! این اصلاً یک برخورد متافیزیکی است که پدیده را در سکون می‌بیند و در لحظات معجزه‌ای رخ می‌دهد. حال آن که همه این‌ها پیشینه دارد و حرکت‌هایی است که از قبل تر آن شروع شده است. به شما بگویم که از نیمه‌ی دوم سال ۵۳ تا زمان درگیری بزرگ ۵۴ و ۵۵ مثلث حمید اشرف، حمید مومنی، بهروز ارمغانی نقش تعیین‌کننده در حرکت تکامل فکری، سیاسی و ساختاری سازمان ایفا کردند. در این فاصله بود که سازمان، از مانوئیسم آشکارا انتقاد کرد و حتی کار به آن جا رسید در زمانی که خود حمید زنده بود و کوشش به عمل آمد تا از اتساح شوروی کسک‌های انترناسیونالیستی گرفته شود.

در همین جا این را هم اشاره کنم: ایشان که یک کار پژوهشی کرده‌اند در کتابشان جای چندانی برای زندان نگذاشته‌اند. مطرح نکرده‌اند که خلاق‌ترین بحث‌های مربوط به توده‌های شدن مبارزه مسلحانه و بحث‌های تنوریک در زندان جریان داشته که جمع‌بست دهنده و صدر این بحث‌ها رفیق بیژن جزینی است. من خودم و چند رفیق دیگر که یک دیگر را نمی‌شناختیم، ریزنویس‌ها را در سال ۵۲ از زندان بیرون کشیدیم و به دست سازمان رساندیم. همین‌ها در خانه‌ی تیمی درشت‌نویسی شد و بحث‌ها شروع شد. بحث‌های فکری و سیاسی آینده‌سازی در زندان‌ها جریان داشت و در همان حال در خانه‌های تیمی هم این بحث‌ها انعکاس می‌یافت و در پراتیک سازمان متجلی می‌شد. یعنی این طور نبوده که در جنبش کنکاش فکری ساکت بوده است. اما ضربات پی در پی که از الزامات این مشی سیاسی بود، مدام وقفه ایجاد می‌کرد. تا یک فرصت درنگ نظری سیاسی می‌آمد. ضربات از راه می‌رسید و خوب معلوم بود. که امر مقدم. جریان ضربات تلقی می‌شد.

نکته‌ی دیگری را هم باید بگویم. باتوجه به این که من در آن سال‌ها در زندان بودم و لذا رفیق مجید بهتر می‌تواند قضاوت کند، این است که از دیدگاه مشی مسلحانه، برخورد با ضعف‌هایی که امکانات سازمان را می‌سوزاند بسیار جدی‌تر بود تا ضعف در مسایل فکری. کتاب اشاره می‌کند که بین حمید اشرف و مسعود احمدزاده بحث بر سر برخورد با خائنین و مخالفین بوده و در این رابطه گویا احمدزاده موضع معتدل‌تری داشته است و حمید معتقد بوده که باید زد. در صورتی که من با تجربه‌ای که خودم دارم باید بگویم برخوردی که رفیقمان احمدزاده در سال ۵۰ با دو رفیق دیگرمان علیرضا ناپدل و مناف فلکی کرد. برخوردی واقعا تاسف‌بار و تأثرآور بود. این دو رفیق را که هر دو در آستانه‌ی اعدام بودند - و اعدام هم شدند - به دلیل این که یکی (مناف) قرار خود با احمدزاده را اعتراف می‌کند و در نتیجه منجر به دستگیری مسعود می‌شود و دیگری (ناپدل) زیر شکنجه خانگی تیمی امیر پرویز را می‌گوید که منجر به شهادت رسیدن پویان می‌شود. در حد خان تلقی می‌کرد و ضربه خوردن فاجعه‌بار سازمان را از این دو می‌دانست البته آن نوع برخورد‌ها در آن سال‌ها و در مشی چریکی مختص ایران نبود و در تمام مشی‌های چریکی آمریکای لاتین این نوع پدیده‌ها را شاهد بودیم. اما این‌ها را با تسویه فکری توضیح دادن، یک اتهام است. و فرضیه‌سازی بی‌پایه. باز هم از خود کتاب مثال می‌آورم که می‌گوید وقتی یکی از رفقا مسئله فکری پیدا کرد او را در قرنطینه گذاشتند. خوب قرنطینه معنی خودش را دارد. یعنی که او را حذف فیزیکی نکرده‌اند. با قطعیت می‌گویم که هیچ یک از تسویه‌ها در سازمان ربطی به اختلاف در مسائل فکری و سیاسی نداشته است. مسلماً و با درد تمام باید گفت که چند فقره قتل در کار بوده است. اما باز متأسفانه، دلایل آن‌ها کوته‌نگری و عقب‌ماندگی برخی از رهبران در زمینه‌ی فرهنگی بوده و با آن دید حاکم بر سازمان نظامی که امکانات حتی به قیمت جان خود و دیگری نباید به خطر بیفتد. اگر امروز یک انسان از شنیدن آن ماجراها تکان بخورد. باید قیل از همه به خود ماهیت نوع مبارزه‌ی ما در آن زمان فکر کند نه این که از فراز زمان به انتقاد بنشیند که چرا در درون سازمان چریکی، دموکراسی نبوده و به جای آن روحیه‌ی استالینیستی حاکم بوده است.

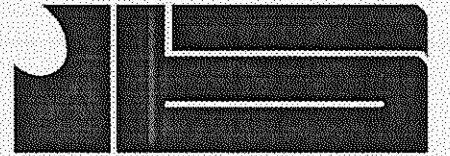
عبدالرحیم پور

به یک نکته دیگر اشاره کنم: کتاب مدعی است که رهبری سازمان دو گروه بودند. عده‌ای در زندان بودند و عده‌ای هم در خارج زندان، و می‌گوید: آن‌هایی که خارج از زندان بودند پس از مرگ حمید اشرف، سازمان را حفظ کردند... و کوشیدند مبارزه خود را با تزهاری جزینی انطباق دهند تصفیه‌های بعدی را به اجرای در بیاورند. گویا مثلاً ما سازمان را حفظ کرده بودیم تا بعداً تصفیه‌ها را انجام دهیم!! این تصور ذهنی نویسنده از کجا درآمده؟ از کدام اطلاعات؟ از کدام منبع؟

درست برعکس این تصور اتفاق افتاده. وقتی حمید و بقیه رهبری ضربه خوردند. ما نه تنها کسی را تصفیه نکردیم بلکه کوشش می‌کردیم که رفقا از سازمان جدا نشوند. انشعابیونی که منشعب شدند و رفتند، کسانی نبودند که ما آن‌ها را تصفیه کرده باشیم، بلکه به این نتیجه رسیدیم بودند که مشی غلط است. بعد از آن‌ها خیلی از بچه‌ها بودند که مشی را قبول نداشتند ولی برخی تا انقلاب و برخی بعد از انقلاب با سازمان بودند. مثال‌های متعددی هم می‌توانم بزنم، رفیق مریم، رفیق رحیم اسداللهی (علی چریک)، رفیق محسن صیرفی (داوود)، رفیق پری، رفیق نادر، رفیق غلام، رفیق جلال و رفیق فرهاد از جمله رفقای بودند که مشی سازمان را قبول نداشتند. ولی هنوز در خانه‌های تیمی بودند و چند نفری هم در آستانه انقلاب جدا شدند. از این رفقای نامبرده، خوشبختانه، مریم (ملیحه سطوت) محسن صیرفی (داوود)، نادر، جلال و فرهاد زنده هستند. رفیق پری بعد از انقلاب توسط جمهوری اسلامی اعدام شد. رفیق محسن صیرفی قبل از انقلاب از سازمان رفت. رفیق عابد قبل از انقلاب توسط ماموران شاه کشته شد. رفیق رحیم اسداللهی، توسط جمهوری اسلامی اعدام شد. چنین تصویری که گویا رهبری بعد از حمید اشرف در خارج از زندان ماندند تا تصفیه‌ها درونی بعدی را به اجرا بگذارند، این نادرست است و من نمی‌دانم که این پژوهشگر ما، از کجا چنین چیزهای را در آورده است؟!

● س: همان‌طور که می‌دانید مترجم این کتاب آقای «مهدی پرتوی» است! مسئول تشکیلات مخفی حزب توده ایران. پس از دستگیری تمام رهبران حزب و اعدام اکثریت آن‌ها، او از زندان آزاد شد و ضمن همکاری با دفتر استراتژیک ریاست جمهوری و موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، که خاطرات کبانوری و طبری و... را تنظیم کرده، روبروی دانشگاه بنگاه موسسه انتشاراتی دایر کرد به نام «انتشارات ققنوس»، او اکنون با ترجمه کتاب «شورشیان آرمان‌خواه» نوشته‌ی مازیار بهروز، حضور علنی خود را در جامعه کتاب‌خوان اعلام کرده است. حال سنوالم از شما دوستان این است که آیا باز باید منتظر ماند تا «پرتوی» دیگری با دسترسی به کل مجله‌ی اطلاعاتی ساواک و ساواوسا، دوباره از سوراخ دیگری سر بیرون کشد و با «تاریخ‌سازی» و طرح کردن اطلاعاتی از گذشته و آن هم به صورت ناقص و نادرست، نسل جوان جستجوگر امروز را به بیراهه ببرد؟! چرا افرادی مثل شما و دیگرانی که از کادری‌های جنبش چپ هستید و علیرغم چپ و راست زندان‌ها و بالا و پایین شدن‌ها، پیش‌قدم نمی‌شوید تا با بازگوکردن تاریخ مبارزاتی نسل سده‌های گذشته - چه نکات مثبت و چه نکات منفی - کمکی به قطع نشدن حافظه‌ی تاریخی نسل‌های آتی کنید؟ مثلاً همین کتابی که تازه در سوئد منتشر شده، به نام «خانه دایمی یوسف» نوشته‌ی اتابک فتح‌الله‌زاده که یکی از اعضای قدیم سازمان است. او مدعی است که بعضی از افراد سازمان و حتی بعضی از افراد رهبر سازمان اکثريت، با سازمان رابطه شوری، همکاری داشته و در این همین رابطه مطرح کرده است که خانه‌ی افراد ناراضی و معترض سازمان در تاشکند، توسط کا. گ. ب. و به کمک کمیته‌ی امنیت سازمان، به طور مخفیانه مورد بررسی قرار می‌گرفته است و یا برخورد غیرانسانی کا. گ. ب. با فرقه‌ایها و توده‌های قدیمی که معترض حزب توده و سال‌ها در سبیری بودند و تا بعد از عمل از طرف سازمان! رهبری سازمان شما نیز تاکنون درباره این کتاب سکوت کرده است. آیا بهتر نبود در این شرایطی که همه‌ی شما طرفدار علنیت و شفافیت هستید، خود شما پیش‌قدم می‌شدید و مسائلی که در شوروی وجود داشت و فشارهایی که کا. گ. ب. برای همکاری روی سازمان گذاشته بود مطرح می‌کردید؟

همین ماجرای ترور عبدالله پنجه‌شاهی که در کتاب مازیار بهروز به اطلاعات دست سوم و چهارم مطرح شده است! وقتی آقای



چهارشنبه ۱۹ دی ۱۳۸۰ - ۹ ژانویه ۲۰۰۲ دوره سوم - شماره ۲۷۲
KAR - No. 272 Wednesday 9. Dec. 2001
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: <http://www.fadad.org>
آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: ۲/۲۰ یورو
بهای اشتراک: شش ماهه ۳۰ یورو؛ یک ساله ۶۰ یورو

Verleger: I.G.e.v

آدرس:	I.G.e.v	دارنده حساب:	I.G.e.v
Postfach 260268	22 44 20 32	شماره حساب:	22 44 20 32
50515 Köln	37 05 01 98	کد بانک:	37 05 01 98
Germany	Stadtsparkasse Köln	نام بانک:	Stadtsparkasse Köln

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

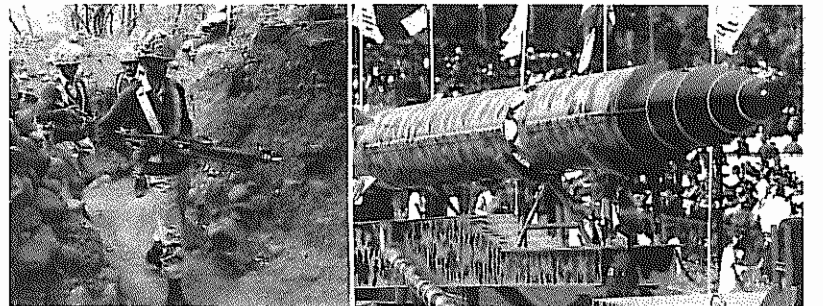
مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام:
نشانی:

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)

به آدرس بست کنید!

برای حل بحران در شبه قاره هند پرویز مشرف پا پیش نهاد



گروههای کشمیری را بازداشت و دفاتر آنها را تعطیل کرد. روزنامه نیورک تایمز می نویسد: مشرف دستور تعطیلی شاخه‌ای از سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان «ای.اس.ای» را داد که بطور اختصاصی با گروه‌های مسلح در کشمیر در ارتباط بوده‌اند. این‌ها اقداماتی لازم، اما کافی نیستند. پاکستان هنوز راه طولانی در پیش دارد و باتوجه به قدرت و نفوذی که اسلامیت‌ها در پاکستان دارند معلوم هم نیست که سیاست جدید به این زودی‌ها به ثمر نشیند. آنچه در این میان فراموش می‌شود

پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۷ و جنگ داخلی که منجر به ایجاد هند و پاکستان شد، منطقه کشمیر ابتدا مستقل بود. پس از حمله پاکستان در اکتبر سال ۴۷ مهاراجه هاری سنگ اعلام کرد که به هند می‌پیوندد. پس از جنگی دوساله دوسوم کشمیر در اختیار هند و یک سوم آن به تصرف پاکستان درآمد.

ژنرال پرویز مشرف در یازدهمین اجلاس سران اتحادیه همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا «سارک» در کاتماندو پایتخت نپال، با ابتکاری که همه را «غافلگیر» کرد در پایان سخنرانی‌اش خطاب به آتال بیهاری واجپایی نخست‌وزیر هند گفت: ما بایم به سوی نخست‌وزیر هند دست دوستی صادقانه و خالصانه دراز کنیم. او سپس به سوی واجپایی رفت و با وی دست داد و گفت: بیایید در مسیر سفر به سوی صلح، وحدت و پیشرفت در منطقه جنوب آسیا در کنار یکدیگر حرکت کنیم. در روزهای گذشته نیز پلیس پاکستان بیش از ۱۵۰ نفر از اعضا

این نیز اهمیت دارد که بخشی از «الیت سیاسی - نظامی» و حتی اجتماعی این کشور با آگاهی از نتایج سیاست مخرب گذشته خود در حال ترمیم ویرانی‌های این سیاست‌ها هستند.

دو کشور در امتداد مرز مشترک حضور نیروهای نظامی را افزایش داده و موشک‌های میان‌برد که قابلیت نصب کلاهک‌های هسته‌ای را دارند در مرز مستقر کردند.

در آخرین روزهای سال گذشته میلادی یک گروه مسلح از بنیادگرایان کشمیری به پارلمان هند حمله کرد که در جریان آن ۷ نفر کشته و زخمی شدند.

رهبری هند فرصت را مغتنم شمرد و در حالی که هنوز «تور» مبارزه با تروریسم» داغ است با اقدامات کم‌سابقه‌ای فشار بر رهبری پاکستان را افزایش داد تا به حمایت خود از گروه‌های مسلح کشمیری پایان و مانع اقدامات و تحرکات آنها شود.

دولت هند در نخستین اقدام اعلام کرد که «روز ارتش» در ۱۵ ژانویه برگزار نمی‌شود و نیروهای مسلح به مرزها اعزام خواهند شد. مبادلات تجاری، تردد قطار و اتوبوس بین دو کشور ممنوع و حریم هوایی هند بر روی هواپیماهای پاکستانی بسته شد. علاوه بر آن هند سفیر خود از اسلام‌آباد را فراخواند و پرسنل سفارت پاکستان در دهلی نو به نصف کاهش یافت.

«ما را احق می‌پندارند»

برگردان: بهزاد



است که در رابطه با مسائل حیاتی مانند آب، زمین و تغذیه انسان‌ها را احق جلوه دهند. من بعنوان نویسنده وظیفه دارم بگسوم «ایست!» و بعد از بازرسی دقیق آن اتفاقی که در شرف وقوع است را با جملاتی ساده بازگو کنم. دی ساید: کسانی که در جبهه غرب و آمریکا ایستاده‌اند مقالات و گفته‌های شما را بی‌بهره از عمق کافی و از این طریق زخمی‌کننده ارزیابی می‌کنند. دی ساید: محض اینکه پای قربانیان به میان می‌آید، احساسات همه جریحه‌دار می‌شود. — امری آمریکایی‌ها احساس عدم امنیت در زندگی روزمره حس جدید و عجیب است و این در حالیکه که این حس برای خیلی از ما متأسفانه جزئی از زندگی روزمره شده است. در ضمن این را نیز باید گفت که بعضی از بهترین و نقادانه‌ترین مقالات راجع به پیش‌زمینه‌های وقایع

آلمانی DIE ZEIT صورت گرفته که در شماره ۱۵ نوامبر آن بچاپ رسیده است. دی ساید: مقالات شما درباره تقسیم جهان توسط قدرت‌های مالی از یک سو و تروریسم از سوی دیگر چنان پزواکی را در غرب طنین انداخته که از شما بعنوان معروف‌ترین منتقد جهانی‌سازی نظرتان راجع به این نقش چیست؟ ری: من نمی‌دانم که واقعا ارزش این همه توجه را داشته باشم، من مسائل را همانطور که می‌بینم، می‌نویسم و هیچ حقی را برای خود بعنوان «فرباد جهان سوم» قائل نیستم. دی ساید: پس چگونه است که صدای شما این همه گوش شنوا پیدا می‌کند؟ ری: چون من نویسنده هستم و با شم ادبی که دارم به مسائلی می‌پردازم که اصلا ادبی نیستند. من به هیچ دلیل حاضر نیستم بحث جهانی‌سازی را فقط به اقتصاددانان و حقوق‌دانان واگذار کنم، آنها هدفشان این

«جهانی‌سازی» ساخت آمریکا بازندگان زیادی را بجا می‌گذارد و همزمان بنیادگرایی را تقویت می‌کند. آرنولد ری در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۵۹ از پدر و مادری مسیحی در هند بدینا آمد. او که پیشتر از طریق مقالات، فیلمنامه‌ها و نمایشنامه‌های شهرت یافته بود با اولین رمان خود به نام «خدای چیزهای کوچک» که در سال ۱۹۹۷ بهترین اثر ادبی اروپا شناخته شد. لقب سلمان رشدی مونث را بخود اختصاص داد و از ابتدای جنبش جهانی‌سازی بعنوان یکی از فعالین و منتقدین این جنبش در رده اول معترضین آن قرار گرفت. او با مقالات خود به افشای اهداف واقعی گردانندگان «جهانی‌سازی» پرداخت و وقتی که بعد از رویدادهای ۱۱ سپتامبر از اسامه بن لادن بعنوان دلقوی زخمین جرج بوش نام برد توجه زیادی را به بخود جلب کرد. مصاحبه‌ای را که در اینجا می‌خوانید توسط هفته‌نامه

آرژانتین: استخوان لای زخم!



گذشته که نرخ تورم چند صد درصد بود؛ آن را زیر ۱۰٪ نگه دارد. بهای اجاره تا ۱۸٪ روز ثابت می‌ماند و پس از آن آزاد می‌گردد. بهای آب، گاز، برق، تلفن از پیوند با دلار خارج می‌شود. پرداخت وام‌ها تا ۱۰۰ هزار دلار به پزو انجام می‌شود. ساعتی پس از پخش گزارش شناور شدن بهای پزو رادیو صدای آرژانتین خبر از افزایش ۳۰ درصدی بهای مواد غذایی و ۳۰ درصدی بهای مواد غذایی و لوازم برقی داد و آخر هفته گذشته دلان ارز در بازار سیاه برای هر دلار ۱/۶۰ پزو پرداخت کردند. در روزهای آغازین این هفته بانک‌های آرژانتین تعطیل بود. روز بازگشایی بانک‌ها مردم آرژانتین با پزویی روبرو هستند که روز به‌روز از ارزش آن کاسته می‌شود و قدرت خریدشان را از دست می‌دهند. دولت آرژانتین که ماههاست در پرداخت دستمزد کارمندان و کارگران ناتوان مانده است، در شرایط بحران اقتصادی جهانی دل به پزوی ارزان و جذب ارز از طریق صادرات بسته است. هنوز تکلیف نحوه بازپرداخت قروض خارجی دولت آرژانتین مشخص نیست.

اواخر دهه ۸۰ آغاز شد. در آغاز این پروسه سرمایه عظیمی وارد کشور گردید اما در عوض سرمایه‌گذاری و یا بازپرداخت بدهی‌های خارجی، ۱۲۰ میلیارد دلار توسط ایت اقتصادی و الگاری قدرت از کشور خارج شد. بدهی خارجی دولت به مرز ۱۲۳ میلیارد دلار رسید، بدهی بخش خصوصی ۱۰ برابر شد و به ۳۵ میلیارد دلار افزایش یافت. نرخ ثابت پزو در مقابل دلار منجر به منفی شدن نرخ تجارت خارجی گردید. سیاست بازکردن مرزها و واردات بی‌رویه کالا توسط کسرنس‌های فراملی، فرار مالیاتی آنها و در نهایت کاهش درآمدهای دولت و افزایش نرخ بیکاری به میزان ۱۸٪ منجر به بحران مالی بی‌سابقه‌ای شد.

استخوان لای زخم

در این هفته دولت «دوهاد» اقدامات اقتصادی خود جهت مقابله با بحران را رسماً اعلام خواهد کرد. روزنامه «La Nación» می‌نویسد: دولت تصمیم دارد ارزش برابری پزو با دلار را شناور ساخته و به ۱/۴۰ در برابر هر دلار برساند. همچنین دولت تلاش خواهد کرد برخلاف

دهها هزار نفر از مردم آرژانتین طی روزهای گذشته با شعار «ما گرسنه‌ایم» به خیابانها ریختند و علیه اعلام وضعیت فوق‌العاده از سوی رئیس‌جمهور مسوچی از اغتشاش و غارت فروشگاهها سراسر کشور را فرا گرفتند. مستعاقب آن دولت «فرناندو دلا روا» استعفا نمود و «آدولفو رودریگز سا» به جانشینی وی برگزیده شد. دولت «سا» نیز چند روز بیشتر دوام نیاورد و با سقوط آن دو رئیس‌جمهور موقت دیگر انتخاب که هریک پس از یک روز مستعفی شدند. اینک «ادواردو دوهاد» سیاستمدار پرونیست که در زمان ریاست جمهوری کارلوس منم معاون رئیس‌جمهوری بود، زمام امور را بدست گرفته است. ساعاتی پس از ادای سوگند «دوهاد» صدها نفر در خیابان‌های بوئنوس آیرس جمع شده، او را سیاستمداری فاسد خوانده و خواستار استعفا او شدند.

ریشه‌های بحران

بحران آرژانتین دارای سه شاخص اصلی است: **پرونیسم و ادامہ آن** «منم-ایسم» که مشخصه آن باندبازی در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی است. الگاری چپ‌اولگری که حول مراکز قدرت: در سیاست، اقتصاد؛ دستگاه قضایی و پلیس سازمان یافته بود. همه پنج‌نفری که طی دو هفته از سوی مجلس به ریاست جمهوری انتخاب شدند از سوابقی در دولت‌های گذشته برخوردارند که برای مردم عاصی قابل قبول نیستند. **خصوصی‌سازی ولنگارانه.** بر اساس نسخه‌های صندوق بین‌المللی پیول روند خصوصی‌سازی در آرژانتین از

بعنوان دستمایه‌ای برای رسیدن به اهداف استفاده می‌کنند. انسان باید از خود سوال کند که این همه کینه از کجا می‌آید؟ در غیر این صورت این خطر وجود دارد که خشونت اوج بیشتری گیرد. من در آغاز امسال مقاله بلندی راجع به خصوصی‌سازی شبکه‌های آب و برق در هند و عواقب اجتماعی این پدیده نوشتم و در آن زمان یعنی خیلی پیش از رویدادهای ۱۱ سپتامبر گفتم که جهانی‌سازی همراه با نیرومند شدن بنیادگرایی پیش می‌رود. به دلیل اینکه این پدیده اثرات تحقیرآمیزی به بار می‌آورد. برای مثال مراکز تلفن سکسی را در نظر بگیرید که در هند جوانه زده‌اند، دکان میلیونی که پایه و اساس دروغی شامسار است. آنجا آن دسته از زنان هندی پای تلفن می‌نشینند که لجه آمریکایی را به آنها یاد داده‌اند و اینان می‌بایست خود را Susi و Jenny (سوزی و یا جنی) معرفی کرده و طوری وانمود کنند که گویی از جایی بدون اهلالت متحده به تلفن‌ها پاسخ می‌دهند.

نتیجه منطقی و همزاد خانگی این مراکز اردوگاه‌های آموزش نظامی بنیادگرایان هندو می‌باشند. دی ساید: اگر منشا این همه تحقیر ایالات متحده می‌باشد، چه توصیفی برای شکست پروژه کارت سبز در آلمان دارید و چرا مهندسی و متخصصین نرم‌افزار و کامپیوتر جهان سوم ترجیح می‌دهند به آمریکا بروند؟ ری: این امر به زبان باز می‌گردد و یا (در این امر مسئله زبان نقش اساسی بازی می‌کند). دی ساید: فکر نمی‌کنید که رویای آمریکا در هند هم اثر داشته باشد؟ ری: کاملاً. اما این متخصصان کامپیوتر چه کسانی هستند؟ آنها به طبقه ممتاز جامعه تعلق دارند. جهانی‌سازی پدیده‌ایست که مرز مشخص جغرافیایی ندارد. آمریکا و اروپا در یک طرفند و جهان سوم در طرف دیگر و این در حالیکه که «ما بهترین» در جهانی سوم نیز رویای جهانی‌سازی در سر می‌پرورانند و تا آنجائی که بتوانند با آن همدستی

می‌کنند. دی ساید: چه چیزی غیر از جامعه عمل پوشاندن به رویای موفقیت شخصی براساس قواعد بازی جهانی‌سازی مهاجرین اقتصادی را، که بعضاً زندگی ساده‌ای دارند، به طرف غرب و اروپا سرازیر می‌کند؟ ری: هر رویانی تبدیل به واقعیت نمی‌شود. بشریت به طور سربسته به اسلام روی نمی‌آورد همانطور که بر اثر یک روند هارمونیک تبدیل به توده مصرف‌کننده عادی نمی‌شود. جهانی‌سازی همراه با روند انحصاری شدن پیش می‌رود و بازندگان در پایان این بازی حال و روزی بدتر از شروع آن دارند. دی ساید: دقیقاً همین بازندگان مذکور ظاهر مادی جهانی‌سازی مانند کواکولا، موبایل و فرستنده‌های مسأهورای را داوطلبانه می‌پذیرند. شما این امر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ری: در هند شاید طبقه متوسط از این ظاهر استقبال ادامه در صفحه ۱۱